

هدف اصلی این مقاله بررسی حوزه مطالعاتی حافظه جمعی از جهت پارادایمیک بودن یا ناپارادایمیک بودن آن است. برای تحقق این هدف سعی شد ضمن معرفی حوزه مطالعاتی حافظه جمعی به‌عنوان رویکردی جدید در علوم اجتماعی، ارزیابی نظام‌یافته‌ای نیز از نقاط ضعف و قوت رویکردهای نظری و عملی به‌کار گرفته شده در آن، صورت پذیرد. در این راستا از نظریه پارادایم ریتزر به‌عنوان چارچوب بحث و بررسی استفاده شده است. بدین ترتیب که با مرور ادبیات مطالعات حافظه جمعی در قالب چهار مؤلفه اصلی شکل‌دهنده پارادایم، یعنی مثال‌واره، تصور بنیادی از موضوع، تئوری‌ها و روش‌ها، افزون بر سنجش فرضیه ناپارادایمیک بودن این حوزه مطالعاتی که از جانب برخی از محققان آن مطرح گشته، صورت‌بندی جدیدی از تحولات نظری، استراتژی‌های روش‌شناختی و نیز چالش‌هایی که این حوزه در مسیر پیشرفت با آن مواجه است ارائه می‌شود. در پایان مقاله نیز تلاش شده متناسب با این چالش‌ها، پیشنهادهایی برای مواجهه با آنها در جهت افزایش انسجام نظری حوزه مطالعاتی حافظه جمعی داده شود.

■ واژگان کلیدی:

جامعه‌شناسی حافظه جمعی، حافظه جمعی، پارادایم، فرآیندهای یادآوری و فراموشی، محصولات و اقدامات حافظه‌ای.

جامعه‌شناسی حافظه جمعی: حوزه مطالعاتی پارادایمیک یا ناپارادایمیک؟

حیدر جانعلیزاده چوب‌بستی

دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران
hjc@umz.ac.ir

اکبر علیوردی‌نیا

استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران
aliverdinia@umz.ac.ir

محمد مهدی فرزبد

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران دانشگاه مازندران
mahdifarzbod@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

امروزه «حافظه جمعی»^۱ تبدیل به یکی از موضوعات مهم در علوم اجتماعی شده است. با اینکه توجه به حافظه فردی به‌عنوان یک ظرفیت ذهنی برای یادآوری وقایع و تجربیات گذشته از سابقه‌ای طولانی برخوردار است، مفهوم «حافظه جمعی» به‌مثابه یک فعالیت و فرآیند اجتماعی - که در آن به‌خاطر آوردن رخدادهایی در سطح جامعه «فراتر از فرد، به‌وسیله و برای جمعی مشخص صورت می‌گیرد» (زلایزر^۲، ۱۹۹۵: ۲۱۴) - عمری کوتاه دارد. علی‌رغم آنکه این مفهوم توسط هالبواکس^۳ در ابتدای قرن بیستم وارد واژگان جامعه‌شناختی شده و تئوریزه می‌گردد، تنها از دهه ۱۹۸۰ است که با «رشد انفجاری حافظه»^۴ (وینتر^۵، ۲۰۰۰ و برلینر^۶، ۲۰۰۵) در جوامع مدرن امروزی، به‌عنوان یک مسئله اجتماعی موضوع پژوهش‌های متعدد و متنوعی واقع می‌شود.

در واقع، از سال‌های پایانی قرن بیستم، وقایعی نظیر رشد چندفرهنگ‌گرایی، ظهور رسانه‌های ارتباطی جدید، ظهور انفجاری جنبش‌ها و تشکیلات مرتبط با حفظ میراث فرهنگی، افول کمونیسم و متعاقب آن ارزیابی‌های مجدد گذشته‌های ملی در دموکراسی‌های نوین، زمینه‌ساز توجه عمومی گسترده به مقوله حافظه بوده‌اند. (کامن^۷، ۱۹۹۵: ۲۴۷-۲۵۲) به‌نحوی که می‌توان گفت در جهان پس از جنگ سرد، همه جوامع، بالاخص جوامعی که به‌تازگی دوره‌های سخت، حماسی یا آشفته را پشت سر نهاده‌اند، درگیر در جستجوی عمیق برای یافتن حقیقت در مورد گذشته خود شده‌اند. نشانه‌های این جستجو را امروزه می‌توان در محبوبیت آثار تاریخی، فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی تاریخی، توجه به تاریخچه‌های خانوادگی، زندگی‌نامه‌نویسی و خاطره‌نویسی، علاقه‌مندی به مکان‌ها و محل‌های یادبود، رشد چشمگیر موزه‌ها و به‌طور کلی تغییر اساسی در نحوه گردآوری آثار گذشته و تحول در استراتژی‌های بازنمایی گذشته مشاهده نمود. همزمان با این تغییرات و در راستای تحلیل عوامل مؤثر بر افزایش توجه به گذشته و خلق مفاهیم جدید از آن، گرایش‌های در جامعه‌شناسی معرفت شکل گرفت که هدفش تبیین شرایط و

۱. Collective Memory ترجمه این واژه به هر دو صورت حافظه جمعی و خاطره جمعی انجام گرفته است، در زبان انگلیسی نیز خاطره و حافظه یک معنا دارند.

2. Zelizer

3. Maurice Halbwachs

4. Memory Boom

5. Winter

6. Berliner

7. Kammen

بسترهای اجتماعی به وجود آورنده فرآیندهای پویای حافظه‌ای بود. روشن است که یکی از مهم‌ترین موضوعات مطرح‌شده در این گرایش نوظهور از جامعه‌شناسی، مسئله‌مند شدن حافظه در جوامع مدرن است که در ادبیات جدید تحت عنوان «بحران حافظه» نظریه‌پردازی می‌گردد. این بحران که محققین آن را از شرایط مدرنیته یا پسامدرنیته یا هر دو می‌دانند (کتل و کلیمو^۱، ۱۳۸۴: ۲۹۷)، نشان‌دهنده تناقضات حافظه در جوامع امروزی است؛ اینکه «از آنجا ما این قدر از حافظه می‌گوییم که چیز زیادی از آن باقی نمانده است». (نورا^۲، ۱۹۹۶: ۱) بدین ترتیب سویه دیگر شیفتگی امروز نسبت به حافظه، فروریختگی حافظه جمعی فراگیر و گسستگی ارتباط افراد با گذشته در زندگی معاصر است. جوامع امروز همان‌طور که با ویژگی‌هایی چون «توجه و سواس‌گونه به حافظه» و دنبال کردن «دیوانه‌وار موزه و نمایشگاه» (هایسن^۳، ۱۹۹۵: ۲۱)، دارای اپیدمی‌های یادبود و شیفته میراث توصیف می‌شوند، با «ابتلا به نسیان» (هایسن، ۱۹۹۵: ۱) و «بدون حافظه زنده» (نورا، ۱۹۹۶)، جوامعی شناخته می‌شوند که در آنها سالگردها و جشن‌های گذشته تنها رویدادهای رسانه‌ای (کولینی^۴، ۱۹۹۹) بوده و فاقد آگاهی یا معرفت تاریخی‌اند. (لوونتال^۵، ۱۹۹۸)

این پیچیدگی، به محققان نشان داد که حافظه جمعی مخزن و ظرف ثابت و تغییرناپذیری برای حمل گذشته به زمان حال نیست و اصولاً حافظه جمعی نه یک چیز، بلکه یک فرآیند است. فرآیندی که به واسطه دیالکتیک یادآوری و فراموشی و براساس چارچوب‌های معنایی و تفسیری، در مقاطع مختلف زمانی ساخته و بازسازی می‌شود. این چارچوب‌ها که به صورت طرح‌واره‌های شناختی^۶، در بستر کنش‌های متقابل اجتماعی افراد جامعه و توسط ساخت‌های اجتماعی و فرهنگی درون جامعه شکل می‌گیرند، تعیین می‌کنند که در زمان حال چه چیزی از گذشته، یادآوری و چه چیزی فراموش شود، تا جامعه ثبات و هویتش را حفظ کند و بتواند خود را با تغییرات و تحولات پیش‌رو در آینده منطبق سازد. بدین ترتیب، حافظه جمعی در یک جامعه، به‌عنوان «فرآیند فعالی

1. Cattell & Climo
2. Nora
3. Huyssen
4. Collini
5. Lowenthal
6. Cognitive Schemata

از معناسازی در طول زمان» (اولیک و لوی^۱، ۱۹۹۷: ۹۳۲)، متکی و وابسته به ابزارها و اقدامات فرهنگی است و متعاقباً «جزئی از دستگاه معناساز فرهنگ» (شوارتز^۲، ۲۰۰۰: ۱۷) قلمداد می‌شود.

می‌توان گفت آنچه که رونق تحقیقات جامعه‌شناختی بر روی حافظه به‌عنوان فرآیندی اجتماعی و فرهنگی را رقم زد، تغییر جهت کلی جامعه‌شناسی از مطالعه ساختارهای اجتماعی و نظام‌های هنجاری به تحقیق در ساحت کنش و عمل بود که موجب توسعه معنای کارکردگرایانه از فرهنگ به‌مثابه هنجارها، ارزش‌ها و نگرش‌ها، به فرهنگ به‌عنوان ابعاد نمادین سازنده همه فرآیندهای اجتماعی شد. این دیدگاه که تمامی چارچوب‌های معنا، دارای تاریخ‌اند و اینکه چارچوب‌های معنایی که صراحتاً رو به گذشته دارند، طرقی مهم از مشروعیت و توجیه و تفسیرند، منجر به افزایش علاقه و توجه به حافظه جمعی شده است، چرا که پرسش‌های پراهمیتی را در مورد انتقال، حفظ و تغییر این چارچوب‌ها در طول زمان مطرح می‌سازد. (اولیک و رابینز^۳، ۱۹۹۸: ۱۰۸) بدین صورت، توسعه مطالعات حافظه جمعی متناسب با جهت‌گیری دوباره جامعه‌شناسی فرهنگی و متأثر از جریانات و تحولات فرهنگی دهه‌های اخیر به‌وقوع پیوسته است.

امروزه جامعه‌شناسان فعالانه در پژوهش‌ها و مطالعات حافظه جمعی مشغول به‌کارند و از آنجا که شیوه‌ها و اقدامات حافظه‌ای به‌گونه‌ای فزاینده به‌مثابه مشخصه اصلی شکل‌بندی‌های فرهنگی معاصر مشاهده می‌شوند، مطالعات حافظه جمعی در حال تبدیل شدن به بخش مهمی از هر بررسی از معضلات و تنش‌های اصلی جامعه معاصر است. یکی از راه‌های اندازه‌گیری رشد توجه و علاقه اخیر به این حوزه مطالعاتی، رصد کردن روندها و الگوهایی است که در تعداد مقالات آکادمیک ارجاع‌شده به مفهوم حافظه جمعی وجود دارد: با اینکه در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵، تنها در چهار خلاصه مقاله به این مفهوم اشاره شده بود، در دوره زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ این تعداد به ۱۳۸۰ مورد رسید. امری که به توضیح چنین روند افزایشی کمک می‌کند، رشد تعداد مجلات دوره‌ای در طی این مدت است. همچنین افزایش تقریباً سه برابری در اشاره به مفهوم حافظه جمعی از دوره زمانی ۱۹۹۰-۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰-۲۰۰۰ می‌تواند دال بر محبوبیت و توجه روزافزون به این

1. Olick & Levy
2. Schwartz
3. Robbins

حوزه مطالعاتی باشد. (کانوی^۱، ۲۰۱۰: ۴۴۵-۴۴۴) آنچه که به رشد خیره‌کننده تحقیقات حافظه جمعی کمک قابل توجهی کرده، گسترده‌گی موضوعی و تنوع رویکردهای نظری به کار گرفته شده در آن است. حافظه جمعی به‌عنوان «ساخت ارتباط‌دهنده در جوامع» (آشمان^۲، ۱۹۹۲: ۲۹۳) و «وسیله اصلی‌ای که از خلال آن هویت‌های اجتماعی شکل می‌گیرند» (میزتال^۳، ۲۰۰۳: ۱) شامل طیف گسترده‌ای از اعمال و آثار فرهنگی است که کاربست‌های متفاوت‌شان در دامنه وسیعی از موضوعات، از ناسیونالیسم در تاریخ و علوم سیاسی تا آیین و یادبود در انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل بررسی‌اند. از طرف دیگر، این پیچیدگی و تنوع (هم در موضوع و هم در مضمون)، عده‌ای از محققان را به این نتیجه رسانده که حوزه مطالعاتی حافظه جمعی اساساً بین‌رشته‌ای، نامتمرکز و غیرپارادایمی است (اولیک و رابینز، ۱۹۹۸: ۱۰۶) و از این جهت چالش‌های مهمی را در مسیر دستیابی به یک برنامه پژوهشی منسجم پیش روی محققان قرار داده است. به‌عقیده کانفینو^۴، سازه حافظه جمعی تاکنون بیشتر مورد استفاده عملی قرار گرفته تا اینکه نظریه‌پردازی شود و مخرج مشترک کاربردهای متفاوت این مفهوم نیز شیوه‌هایی‌اند که مردم از آنها برای ساخت معنا از گذشته بهره می‌گیرند. بدین ترتیب، حافظه جمعی به‌صورت یک میدان پژوهشی قطعه قطعه توسعه‌یافته، فاقد تأمل انتقادی بر روش و تئوری است، همان‌طور که ارزیابی سیستماتیکی از مشکلات، رویکردها و موضوعات پژوهشی آن صورت نگرفته است. (کانفینو، ۱۹۹۷: ۱۳۸۷) از طرف دیگر، مهم‌ترین فرضیه‌ای که از جانب برخی محققان (برای نمونه: کانوی، ۲۰۱۰؛ اولیک و رابینز، ۱۹۹۸ و کتل و کلیمو، ۱۳۸۴) برای توجیه و تبیین این آشفتگی و بی‌نظمی علمی مطرح گشته، خصلت غیرپارادایمی حوزه مطالعاتی حافظه جمعی است که از آن به‌عنوان اصلی‌ترین مانع پیشرفت و توسعه یافتگی نظری در این حوزه یاد کرده‌اند. در این راستا، پرسش‌های اساسی‌ای مطرح می‌شوند: آیا حوزه مطالعاتی حافظه جمعی، پارادایمیک است یا ناپارادایمیک؟ علت پارادایمی بودن یا نبودن آن و پیامدهایش چیست؟ و اینکه چه مؤلفه‌هایی نحوه پارادایمی بودن یا نبودن آن را شکل داده یا تغییر می‌دهند؟ هدف اصلی این مطالعه، ارائه تلاش نظام‌یافته و منسجم جهت پاسخ‌دهی به این پرسش‌ها است. به‌عبارت دیگر، مقاله حاضر درصدد است

1. Conway
2. Assmann
3. Misztal
4. Confino

تا با کاربست نظریه پارادایم ریتزر^۱ در میدان پژوهشی حافظه جمعی، امکان دستیابی به پارادایم‌های نظری مشخص در این حوزه مطالعاتی را مورد آزمون قرار دهد. در واقع در اینجا سعی خواهد شد تا با بررسی عناصر اصلی شکل‌دهنده پارادایم از نظر ریتزر در مطالعات حافظه جمعی، فرضیه غیرپارادایمی بودن آن که از جانب برخی محققان بیان گشته سنجیده شود. ریتزر در مقاله «جامعه‌شناسی علمی چند پارادایمی» با بسط نظریه پارادایم کوهن^۲، افزون بر تعریف جامعه‌شناسی به‌عنوان علمی چندپارادایمی (پارادایم‌های واقعیت، تعریف و رفتار اجتماعی)، جهت تدقیق موضوع، برای هر پارادایم چهار مؤلفه اصلی را برمی‌شمارد: مثال‌واره، تصور بنیادی از موضوع، نظریه‌ها و روش‌ها. به‌زعم وی این عناصر وسیع‌ترین واحدهای مورد توافق را در جامعه‌شناسی شکل می‌دهند. (ریتزر، ۱۹۷۵) در ادامه، یکایک این مؤلفه‌ها در مطالعات حافظه جمعی مورد بررسی قرار می‌گیرند تا تصویر روشنی از این رویکرد جدید در جامعه‌شناسی حاصل گردد.

مثال‌واره

مثال‌واره، از نظر ریتزر نمونه کاری است که برای کسانی که در پارادایم، کار پژوهشی و نظری انجام می‌دهند در نقش یک مدل است. (ریتزر، ۱۹۷۵: ۱۵۷) برای نمونه او از «خودکشی» و «قواعد روش جامعه‌شناسی» دورکیم به‌عنوان مثال‌واره در پارادایم واقعیت اجتماعی یاد می‌کند. در مورد حافظه جمعی، مهم‌ترین کارهایی که نقش کلیدی در ظهور و توسعه رویکرد اجتماعی به حافظه داشته‌اند، متعلق به هالبواکس است. در واقع، هالبواکس افزون بر وضع مفهوم «حافظه جمعی»، با نگارش سه کتاب اثرگذار در این حوزه، میراث ارزشمندی به جهت ارائه مثال‌واره‌ها یا مدل‌های تحقیق برای محققان پس از خود، برجای گذاشته است. این آثار عبارت‌اند از: «چارچوب‌های اجتماعی حافظه» (۱۹۲۵)، که در آن بسسترهای اجتماعی یادآوری و فراموشی در افراد را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ «توپوگرافی افسانه‌ای انجیل‌ها از سرزمین مقدس» (۱۹۴۱)، که به مطالعه یادبودهای دینی درباره مکان حوادث مرتبط با زندگی مسیح می‌پردازد و در آن نشان می‌دهد که چگونه منشأ مفروض مسیحیت، برحسب نگرانی‌های اعتقادی مذهبی جدید و دگرگونی جایگاه ژئوپلیتیکی فلسطین تغییر پیدا کرده است؛ و همچنین اثر منتشر شده

1. Ritzer

2. Kuhn

پس از مرگش، «حافظه جمعی» (۱۹۵۰)، که از رساله‌های نظری وی در خلال سال‌های دهه بیست و سی متشکل شده و در آن به موضوعات متنوعی از جمله ارتباط میان حافظه جمعی و حافظه تاریخی پرداخته است. (شوارتز، ۱۹۹۶ الف: ۲۷۶) این کتاب‌ها با اینکه برای مدت زمانی طولانی مورد غفلت واقع شده بودند، پس از گرم شدن تحقیق درباره حافظه جمعی تا آن حد مورد توجه قرار گرفتند که اکنون جزو آثار کلاسیک در جامعه‌شناسی به‌شمار می‌آیند.

به‌طور خلاصه، سهم مهم هالبواکس در بحث حافظه جمعی، ایجاد ارتباط میان گروه اجتماعی و حافظه جمعی است. این ادعای او که هر گروه حافظه‌ای از گذشته خاص خود را که برجسته‌کننده هویت منحصر به‌فردش است می‌سازد، هنوز هم نقطه شروع برای تمامی تحقیقات در این زمینه است. بنا بر نظر هالبواکس، حافظه همواره ساخت و چارچوبی اجتماعی دارد، چرا که گروه‌های اجتماعی تعیین‌کننده آنچه که به یاد ماندنی است و نحوه یادآوری آن می‌باشند: «فرد با اتکاء بر چارچوب‌های اجتماعی حافظه، خاطرات را به ذهن خود فرا می‌خواند». (هالبواکس، ۱۹۹۲: ۱۸۲) بدین ترتیب، خاطرات فردی یک شخص از خانواده‌اش نمی‌تواند جدا از کل تصاویری باشد که شکل‌دهنده «حافظه خانواده» است. هالبواکس همچنین متوجه ارتباط میان استمرار یا بقاء یک گروه و حافظه آن است. وی استدلال می‌کند که حافظه یک گروه تنها تا زمانی دوام می‌آورد که گروه بقا داشته باشد و اینکه اهمیت و در نتیجه استمرار یک حافظه جمعی بستگی به قدرت اجتماعی‌ای دارد که گروه از آن برخوردار است. بدین نحو، جایگاه و منزلت اجتماعی گروه (خانواده، جمعیت مذهبی، طبقه یا ملت)، شاخص مهمی از دوام، پایداری و قدرت حافظه آن است، این در حالی است که تنوع و شدت متغیر یاد فردی با وجود تعداد کثیری از تأثیرات جمعی توضیح داده می‌شوند. این نکته یعنی تأکید توأمان هالبواکس بر اینکه این افراد هستند که به‌عنوان اعضای گروه به یاد می‌آورند و نیز اینکه به تعداد گروه‌ها و نهادها در یک جامعه، حافظه جمعی وجود دارد، خصلت دوگانه‌ای به مفهوم حافظه جمعی می‌دهد. این ویژگی، از یک‌سو نتیجه تلاش هالبواکس در کاربست روان‌شناسی برای کار تحلیلی جامعه‌شناختی، شناخت آگاهی فردی (برخلاف دور‌کیم) و رد ایده «ذهن گروهی» است و از سوی دیگر پیامد دنباله‌روی از اندیشه‌های دور‌کیم در جهت رد رویکرد مرسوم روان‌شناسی از حافظه و شناسایی ماهیت جمعی و مشترک روندهای یادآوری و فراموشی است.

بدین نحو، هالبواکس، دو مدل متفاوت از حافظه جمعی را معرفی می‌کند: در کتاب «چارچوب‌های اجتماعی حافظه» او نشان می‌دهد که آنچه افراد جامعه به یاد می‌آورند توسط عضویت‌های گروهی‌شان مشخص می‌گردد، با اینکه عمل یادآوری همچنان در ذهن و ضمیر آنها صورت می‌گیرد. این نوع از حافظه جمعی نمایان‌گر «خاطرات فردی با چارچوب اجتماعی» یا به عبارتی «تجمع خاطرات فردی اعضای یک گروه» است. در کتاب «توپوگرافی افسانه‌های انجیل‌ها از سرزمین مقدس» وی مدل دیگری از حافظه جمعی را معرفی می‌کند که متمرکز بر نمادهای یادبودی، آیین‌ها، مناسک و تکنولوژی‌هاست. این نوع از حافظه جمعی، برخلاف مدل نخست، بر پایه تصویری جمع‌گرا از حافظه است، که حافظه در آن به شکل بازنمایی‌های جمعی و آثار حافظه‌ای، فراتر از فرد و متعلق به گروه‌ها، فرهنگ‌ها یا جوامع است. بدین ترتیب، هالبواکس مفهوم حافظه جمعی را در قالب یک پیوستار فرض می‌کند که در یک سرطیف، شکل فردی از حافظه و در سمت دیگر آن، حافظه در سطح گروهی مد نظر قرار گرفته است. از این رو، او پارادایم جامع و یکپارچه‌ای که مشخص‌کننده ساخت‌های منحصر به فرد دخیل در هر یک از این پدیده‌ها و نحوه ارتباط آنها باشد ارائه نمی‌کند و در این معنا، همچون یک تئوری پرداز قرن نوزدهمی است، که مسائل سطح فردی و جمعی را به صورت مسائلی برخاسته از نظام‌های متفاوت می‌انگارد. (اولیک، ۱۹۹۹ الف: ۳۳۶) اولیک، یکی از متخصصان برجسته حوزه حافظه جمعی، ریشه این جهان‌بینی دوانگارانه نسبت به حافظه جمعی را در وجود دو مفهوم یا تصور کاملاً متفاوت از فرهنگ می‌داند: «تصوری که فرهنگ را به عنوان مقوله‌ای ذهنی از معانی موجود در اذهان مردم مشاهده می‌کند، در برابر تصویری که فرهنگ را به عنوان الگوهایی از نمادهای قابل دسترس عموم که در جامعه عینیت یافته‌اند، مد نظر دارد». (اولیک، ۱۹۹۹ الف: ۳۳۶) به زعم او، این مفاهیم فرهنگی، از نظام‌های هستی‌شناختی کاملاً مجزایی برخوردارند، گونه‌های متفاوتی از معرفت را تولید می‌کنند و متعاقباً برای بررسی، نیازمند استراتژی‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی متفاوتی‌اند. بر این مبنا، او با هدف ارائه زمینه‌ای تحلیلی برای فهم پدیده‌های مربوط به حافظه جمعی، میان دو مفهوم بنیادی حافظه جمعی تمایز قائل می‌شود؛

الف. حافظه تجمعی^۱: فرض اساسی در اینجا آن است که افراد حائز اهمیت‌اند؛ تنها افراد به یاد می‌آورند، هر چند که این یادآوری می‌تواند به تنهایی یا با همدیگر باشد و هر

یک از نمادهای یادبودی تنها تا حدی که واکنش در گروهی از افراد ایجاد کند تفسیرپذیر است. این نوع هستی‌شناسی از حافظه، این احتمال را که افراد مختلف به لحاظ یادآوری ارزش‌های متفاوتی در گروه دارند، رد نمی‌کند؛ همچنین، اینکه خاطرات برخی توجه بیشتری را نسبت به دیگران جلب می‌کند. قابل توجه‌ترین نمونه کارهای جامعه‌شناختی در این نوع از حافظه توسط شومان و همکارانش انجام گرفته است. آنها با بهره‌گیری از تحقیقات پیمایشی، تأثیرات نسلی و آگاهی از رویدادهای تاریخی را در جمعیت‌های ملی مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند. تحقیقات انجام‌شده توسط شومان و اسکات^۱ (۱۹۸۹)، شومان و ریجر^۲ (۱۹۹۲)، شومان و کورنینگ^۳ (۲۰۰۰)، از نمونه این کارها هستند. همچنین می‌توان از پژوهش وینیتسکی - سروسکی^۴ (۱۹۹۸) یاد کرد، که حافظه جمعی را از طریق مناسبت‌ها و موقعیت‌های اتوبیوگرافیک (به‌طور خاص گردهمایی‌های مجدد دبیرستان) بررسی کردند. روزنویگ و تلن^۵ (۱۹۹۸) نیز از تحقیق پیمایشی به‌همراه مصاحبه‌های عمیق استفاده کردند تا تصویری کلی از آنچه که حافظه تجمعی آمریکایی‌ها نامیدند به‌دست دهند. (اولیک، ۱۹۹۹ الف: ۳۴۰-۳۳۸)

ب. حافظه جمعی: سنت حافظه جمعی (در برابر حافظه تجمعی) با ارائه استدلال‌های قدرتمندی درصدد نمایش عدم کفایت رویکردی صرفاً روانی (فردی یا تجمعی) است. سه بحث عمده متفاوت به اینجا مربوط می‌شود. اول آنکه الگوهای مشخصی از اجتماع قابل تقلیل به فرآیندهای روان‌شناختی فردی نیست. این نسخه‌ای از رویکرد هالبواکس است: گروه‌ها تأمین‌کننده تعاریف و نیز تقسیم‌بندی‌ها هستند، که توسط آنها رویدادهای مشخصی در ذهن، مهم تعریف می‌شوند؛ این تعاریف باعث به راه افتادن فرآیندهای ذخیره‌سازی عصب‌شناختی و ادراکی متفاوت می‌شود. جامعه‌شناسان، منطبق با تصویر عصبی - روان‌شناختی یادآوری به‌عنوان فرآیندی فعال و سازنده، شیوه‌هایی را نشان داده‌اند که در آنها گذشته در زمان حال در جهت مقاصد حاضر بازسازی می‌گردد. (اولیک و رایینز، ۱۹۹۸) استدلال‌های دیگر بر پایه شکاف هستی‌شناختی رادیکال‌تری میان رویکردهای فردگرایانه و جمع‌گرایانه مطرح شده‌اند. برای نمونه، پژوهش‌های بسیاری این استدلال را ارائه داده‌اند که نمادها و نظام‌های روابط آنها تا حد مشخصی از برداشت‌های ذهنی

1. Schuman & Scott
2. Rieger
3. Corning
4. Vinitzky-Seroussi
5. Rosenzweig & Thelen

افراد مستقل‌اند. یقیناً ماهیت و اندازه این استقلال بنا بر رهیافت اتخاذشده تا حد زیادی متفاوت است: اینکه بر پایه تمایز سوسوری میان زبان و گفتار بنا شده باشد؛ براساس مفهوم دور‌کیمی وجدان جمعی؛ بر مبنای رهیافت‌های هرمنوتیکی تاریخ ایده‌ها؛ و یا بر پایه ایده‌های بومی و محلی در ارتباط با خصلت و میراث ملی؛ با وجود این، می‌توان ادعا کرد که جمع‌ها دارای خاطرات‌اند، همان‌طور که واجد هویت‌اند و اینکه ایده‌ها، سبک‌ها، ژانرها و گفتمان‌ها چیزی بیش از تجمع ذهنیت‌های فردی‌اند. (اولیک، ۱۹۹۹ الف: ۳۴۱-۳۴۲) بسیاری از محققان این حوزه مطالعاتی، به‌ویژه شوارتز (۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ ب)، شیلز^۱ (۱۹۸۱)، زروباول^۲ (۱۹۹۶) و اولیک (۱۹۹۹ ب) از این رهیافت جمع‌گرا استفاده کرده‌اند. بنابراین، اولیک با تشخیص تنش حل و فصل نشده موجود میان رویکردهای فردگرا و جمع‌گرای حافظه جمعی در آثار هالبواکس و به‌موازات آن و در سطح کلی‌تر با شناسایی تفاوتی که میان دو فرهنگ، در کاربردهای جامعه‌شناختی حافظه جمعی وجود دارد، مسئله انتخاب میان دو گونه اصلی از حافظه جمعی و پیچیدگی‌های مفهوم‌سازی از نقش حافظه جمعی در اجتماع را به‌عنوان شواهدی متقن، دال بر ناپارادایمی بودن حوزه مطالعاتی حافظه جمعی مورد مذاقه قرار می‌دهد.

هالبواکس در حافظه جمعی (۱۹۵۰)، مثال‌واره دیگری برای کار در زمینه حافظه جمعی ارائه می‌دهد که مبتنی بر وضع تمایز مفهومی در میان مقولات «حافظه اتوبیوگرافیک»^۳، «حافظه تاریخی»^۴، «حافظه جمعی» و «تاریخ» است. وی با ارائه این تمایز تلاش می‌کند تا به میدان پژوهشی حافظه جمعی سامان نظری ببخشد. در واقع، هسته اصلی مفهوم حافظه جمعی در نظریه هالبواکس تقابلی است که او میان حافظه اتوبیوگرافیک و حافظه تاریخی برقرار می‌سازد. (هالبواکس، ۱۹۸۰: ۵۲-۵۰) از نظر او، حافظه اتوبیوگرافیک، خاطره فرد از رویدادهایی است که خود تجربه می‌کند (هرچند این تجربه نیز از طریق عضویت گروهی به‌دست می‌آید)، در حالی که حافظه تاریخی، خاطره‌ای است که تنها از طریق ثبت تاریخی به افراد می‌رسد. به‌زعم هالبواکس، حافظه اتوبیوگرافیک با اینکه باعث به‌وجود آمدن احساس هویت فردی و تصور از خود می‌شود، همواره در دیگر افراد ریشه دارد، چراکه تنها اعضای گروه‌ها قادر به یادآوری‌اند و اگر

1. Shils
2. Zerubavel
3. Autobiographical Memory
4. Historical Memory

آنها طی مدت زمان طولانی در کنار هم قرار نگیرند، این حافظه به انقضاء نزدیک می‌گردد. در حافظه تاریخی، شخص حوادث را مستقیماً به یاد نمی‌آورد، به طوری که حافظه تنها می‌تواند از راه‌های غیرمستقیم تحریک گردد: از طریق خواندن، یا شنیدن، یا در موقعیت‌های جشن و مراسم یادبود. بدین صورت، در حافظه تاریخی، گذشته توسط نهادهای اجتماعی ذخیره شده و مورد تفسیر قرار می‌گیرد. (هالباکس، ۱۹۹۲: ۲۴-۲۳)

همین‌طور، هالباکس بر مبنای نسبت میان گذشته و حال، بین تاریخ و حافظه جمعی تمایز قائل می‌شود. از نظر او، با اینکه هم تاریخ و هم حافظه جمعی، واقعیت‌های اجتماعی در دسترس عموم‌اند، با یکدیگر تفاوتی اساسی دارند: تاریخ، مرده و حافظه جمعی، زنده است؛ بدین معنی که، «تاریخ، گذشته محفوظی است که ما دیگر با آن ارتباطی ارگانیک نداریم، گذشته‌ای که دیگر بخش مهمی از زندگی ما را تشکیل نمی‌دهد. در حالی که، حافظه جمعی گذشته‌ای فعال است که به هویت ما شکل می‌دهد». (اولیک، ۱۹۹۹ الف: ۳۳۵)

به عبارت دیگر، گزینش وقایع گذشته و بازسازی آنها در چارچوب زمان حال، خصلتی منعطف و تغییرپذیر به حافظه جمعی می‌بخشد که آن را در تقابل با تاریخ، که به دنبال ارائه روایت‌هایی معتبر و دقیق از گذشته است قرار می‌دهد. می‌توان گفت، در حافظه جمعی، دقت و صحت روایت‌های تاریخی در جهت تطابق با محیط اجتماعی و مسائل آن همچون هویت، قدرت و مشروعیت به کنار گذاشته می‌شود.

۴۷

تصور بنیادی از موضوع

از نظر ریتزر، مؤلفه «تصور بنیادی از موضوع»، مهم‌ترین عنصر از عناصر سازنده پارادایم‌های جامعه‌شناختی است. علتش نیز وابستگی تعریف پارادایم به آن است: «یک پارادایم تصور بنیادی از یک موضوع در علم است». (ریتزر، ۱۹۷۵: ۱۵۷) این مؤلفه، آنچه را که در یک پارادایم بررسی می‌شود، تعریف می‌کند. باید اذعان داشت که تصور روشن مشترکی از معنای حافظه جمعی در میان پژوهشگران این حوزه وجود ندارد، همچنان که استفاده از آن در طیف وسیعی از موضوعات منجر به ابهام و بی‌قاعدگی مشهود در بخش ترمنولوژی این حوزه مطالعاتی شده است. این‌طور به نظر می‌رسد که حافظه جمعی در تناسب با رشد و افزایش قدرت بیانی‌اش، دقت معنایی‌اش را از دست می‌دهد. (گیلیس^۱، ۱۹۹۴:

۳) برخی از محققان نظیر گدی و الام^۱ (۱۹۹۶) استفاده بیش از حد از اصطلاح حافظه جمعی را همچون رخنه‌ای از جریان مذاب می‌دانند که راه خود را به درون اشکال پیش‌تر موجود باز می‌کند و بدین صورت به‌طور اجتناب‌ناپذیری تمایزات صریح مفاهیم پیشین را از میان می‌برد. آنها در واقع نگران این مسئله‌اند که سازه حافظه جمعی جایگزین اصطلاحات قدیمی‌تر و قابل استفاده‌تری نظیر آیین و اسطوره شوند. در این باره، افرادی چون فابیان^۲ معتقدند دامنه گسترده تعریف این مفهوم باعث ایجاد این پرسش شده که چه چیزی حافظه جمعی نیست؟! به‌زعم او، مفهوم حافظه جمعی، اکنون از مفاهیمی چون هویت یا فرهنگ غیر قابل تشخیص شده است. (فابیان، ۱۹۹۹: ۵۱) از طرفی، دسته‌ای دیگر از محققان هم که به حافظه جمعی به‌عنوان مفهومی بیش از حد کلی نقد وارد می‌کنند، به‌عنوان راه جایگزین، از اصطلاحات تکثیرشده و مشخص‌تری غیر از مفهوم صرفاً جامعه‌شناختی «حافظه جمعی» بهره می‌برند. بیشتر این پژوهشگران مضامین همگن و متجانسی را که اصطلاح «جمعی» بر آنها دلالت دارد مشکل‌ساز می‌بینند. در واقع، آنها با ابداع مفاهیمی چون حافظه اجتماعی، حافظه مردمی، حافظه عمومی، حافظه رسمی، حافظه تاریخی، حافظه بازیافته و حافظه کنشی، نه فقط مشکل ابهام مفهومی حافظه جمعی را برطرف نساختند، بلکه با گسترش تنوع و دامنه ترمینولوژیک آن، به افزایش پیچیدگی این حوزه مطالعاتی کمک نمودند.

پیچیدگی مفهوم حافظه جمعی، استفاده از آن در رشته‌های مختلف، تفاسیر و تعاریف گوناگون و گستردگی مفهومی آن و نیز تنوعات ترمینولوژیک و دسته‌بندی‌های متعدد، همگی موجب شده تصور بنیادی از موضوع حافظه جمعی و دستیابی به چنین تصویری علی‌رغم گذشت چندین دهه از پیدایش این حوزه مطالعاتی همچنان به‌عنوان یک چالش اساسی مطرح باشد. بدین ترتیب حافظه جمعی را می‌توان مفهومی دانست که «هنوز در جستجوی معناست». (ورچ^۳، ۲۰۰۲: ۶۶-۳۰) برای تبیین این وضعیت، شوارتز از تمایز کلاسیک بلومر^۴ میان «مفاهیم عملیاتی و مفاهیم حساس»^۵ استفاده می‌کند و حافظه جمعی را در رده مفاهیم حساس قرار می‌دهد. شوارتز استدلال می‌کند که حافظه جمعی «جایگزین و بدیلی برای تاریخ نیست، بلکه توسط آن و نیز نمادگرایی یادبودی و آیین‌ها

1. Gedi & Elam

2. Fabian

3. Wertsch

4. Blumer

5. Operational & Sensitizing Concepts

شکل می‌گیرد. تصور حافظه جمعی به این طریق، ما را نسبت به واقعیت حساس می‌کند، در عین حال که مشوق ما برای شناخت بسیاری از چیزهایی است که می‌توانیم در مواجهه با واقعیت به تفسیرشان نائل شویم. (اولیک و رایبیز، ۱۹۹۸: ۱۱۲) لذا، حافظه جمعی به‌عنوان یک موضوع و «مقوله کلی از دانش» (شوارتز، ۱۹۹۰: ۸۱) که مردم را به تأثیر محیط اجتماعی بر شکل‌گیری حافظه حساس می‌سازد، سرفصلی از تحقیق و بررسی بر روی طیف متنوعی از پیکربندی‌هاست که از طریق آنها گذشته بازنمایی می‌گردد. دادن نظم تفویک به این پیکربندی‌های متنوع می‌تواند افزون بر ترسیم طرح و خطوط کلی کار در مطالعات حافظه، شناخت لازم را از توان تحلیلی مفاهیم طرح‌شده در آن در اختیار محققان قرار بدهد تا بدین‌وسیله تا حد ممکن از ابهام و پیچیدگی موجود در ادبیات این حوزه بکاهد. برای این هدف، براساس تقسیم‌بندی کانوی مفاهیم مطرح در این حوزه مطالعاتی در سه مقوله گسترده قرار داده می‌شوند: الف. مفاهیم مرتبط با عاملیت و کنشگری که مربوط به بزرگداشت و یادآوری‌اند؛ ب. مفاهیم مرتبط با زمینه‌ها و بستری‌هایی که حافظه در آنها تولید (یا بازتولید) می‌شود و ج. مفاهیمی که مرتبط با نیروهای بنیادی و سازنده حافظه‌اند. (کانوی، ۲۰۱۰: ۴۴۵)

۴۹

جدول ۱: دسته‌بندی مفاهیم در مطالعات حافظه جمعی

عاملیت و کنشگری	زمینه‌ها و بسترها	تشکیلات و سازنده‌ها
کار حافظه پروژه حافظه کارآفرینی حافظه	حافظه اتوبیوگرافیک، حافظه تاریخی حافظه مصنوعی پساحافظه حافظه مردمی، حافظه عمومی، حافظه خصوصی حافظه جهان‌وطنی	ترومای فرهنگی حافظه باز یافته حافظه کنشی حافظه تصویری

(منبع براساس: کانوی، ۲۰۱۰: ۴۴۶)

کار حافظه^۱: مفهومی است ارائه‌شده توسط اروین زارکا^۲ در کتاب «چارچوب‌های یاد: دینامیسم‌های حافظه جمعی» که به‌معنای کار نظم و مفهوم بخشیدن به گذشته است. کار حافظه، به‌زعم زارکا، مستلزم فعالیت و کنشگری انسان است. مشارکت کنشگران در کار حافظه و متعاقباً ارزش و قابلیت یادبود بخشیدن به یک رویداد از طریق عضویت آنها در اجتماعات حافظه صورت می‌پذیرد. (اروین زارکا، ۱۹۹۴) از این جهت، کار حافظه

1. Memory Work
2. Irwin-Zarecka

مرتبط با ساخت هویت، مشروعیت و نظم اخلاقی در اجتماعات است. (کامن، ۱۹۹۵)

پروژه حافظه^۱: مفهومی است استفاده شده توسط کورنی^۲، که به فعالیت‌های یادبودی هماهنگ و سازمان‌یافته گروه‌های متشکلی از افراد برای شکل‌دهی به خاطره یک رویداد اشاره دارد. کورنی مشخصاً یادبود انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را به‌عنوان یک پروژه حافظه بررسی می‌کند. پروژه‌ای که به‌زعم وی محصول تلاش‌های هماهنگی است که بلشویک‌ها از طریق نهاد ایستپارت^۳ در دهه اول پس از انقلاب اکتبر صرف نمودند تا روایتی انقلابی را که تعریف‌کننده حافظه تاریخی جدید برای حکومت تازه تأسیس شوروی باشد، ارائه دهند. این نهاد به‌عنوان اجراکننده پروژه دارای شبکه‌ای از دفاتر محلی و مرکزی بود که خاطرات افراد و گروه‌ها را از طریق متدها و موقعیت‌هایی چون شب‌های خاطره در راستای مشروعیت‌بخشی به دولت استخراج می‌کرد. (کورنی، ۲۰۰۳)

کارآفرینی حافظه^۴: مفهوم «کارآفرینی حافظه» وضع شده توسط فاین^۵ اشاره به کنشگران انسانی دارد که با کمک منابع و سازمان‌ها، کنش‌هایی را در جهت یادآوری گذشته انجام می‌دهند. آثار و اعمال حافظه‌ای که نتیجه این فعالیت انسانی‌اند (راهپیمایی‌ها، موزه‌ها، شعر، آهنگ و غیره) شکل‌دهنده پروژه‌های حافظه‌اند. (فاین، ۲۰۰۱) فاین برای اولین بار این مفهوم را در ارتباط با شهرت و اعتبار شخصیت‌های سیاسی به کار برد. او در تحقیق خود نشان داد که چگونه کارآفرینان حافظه از طریق امکانات روایی و موقعیت‌های نهادی‌ای چون دسترسی مستقیم به رسانه‌های جمعی سعی می‌کنند خاطرات چهره‌های تاریخی را مهار کنند. این اقدام، به خودی خود یک هدف نیست، بلکه ابزاری برای قرار دادن مسائل مربوط به زمان حال در پرتو درس‌هایی از تاریخ است. (فاین، ۱۹۹۶)

حافظه اتوبیوگرافیک و حافظه تاریخی: در رابطه با زمینه‌های متغیری که حافظه در آنها ساخته می‌شود، تمایز میان «حافظه اتوبیوگرافیک» و «حافظه تاریخی» مرهون نفوذ اثر هالبواکس است. به‌نظر هالبواکس، حافظه اتوبیوگرافیک با خاطراتی از گذشته که بر مبنای تجربه مستقیم دست اول‌اند، سر و کار دارد، در حالی که حافظه تاریخی مربوط به خاطراتی از گذشته است که به‌واسطه تلاش‌های دیگران حفظ شده‌اند. (هالبواکس، ۱۹۹۲)

-
1. Memory Project
 2. Corney
 3. Istpart
 4. Memory Entrepreneurship
 5. Fine

حافظه مصنوعی^۱: مفهومی است که توسط لندزبرگ^۲، در کتابی با همین نام وضع می‌شود. به عقیده لندزبرگ، مدرنیته شکل جدیدی از حافظه فرهنگی عمومی را ممکن ساخته که برآمده از ارتباط میان یک شخص و یک روایت تاریخی در مورد گذشته در مکانی برای تجربه مانند یک سالن سینما یا موزه است. به زعم او، در دوران مدرن، تکنولوژی‌های جدیدی مثل سینما همراه با ظهور فرهنگ توده کالایی شده، اشکال قدیمی‌تر حافظه را از طریق ایجاد امکان جریانی بی‌سابقه از تصاویر و روایات در مورد گذشته تغییر داده‌اند. لندزبرگ این تغییر حافظه سنتی (مبتنی بر ارتباطات خویشاوندی) و جایگزینی حافظه مصنوعی را در چند برهه تاریخی مهم غرب بررسی کرده و قدرت و ظرفیت سیاسی حافظه مصنوعی از وقایع تروماتیک^۳ را نشان می‌دهد. (لندزبرگ، ۲۰۰۴)

پساحافظه^۴: این مفهوم توسط هیرش برای توصیف «قرابت و وابستگی نسل دوم به تجربیات قدرتمند و غالباً تروماتیکی که پیش از تولدشان واقع شده، اما با این حال عمیقاً به آنها منتقل شده، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد خاطرات متعلق به خود آنها را شکل داده است» مورد استفاده قرار می‌گیرد. هیرش با تمرکز بر مقوله یادآوری وقایع مصیبت‌بار جنگ جهانی دوم، نشان می‌دهد که چگونه نسل پساحافظه‌ای جدید با اتکاء بر حافظه مصنوعی (به‌طور خاص تصاویر عکاسی)، با تجربیات نسل پیشین که شاهد وقایع تروماتیک بوده، ارتباط برقرار می‌کند. به نظر او، عکاسی به‌عنوان وسیله اولیه انتقال بین نسلی تروما و همین‌طور خانواده به‌عنوان فضای عمده این انتقال، عناصر اصلی ساخت پساحافظه‌اند. (هیرش^۵، ۲۰۰۸)

حافظه مردمی، حافظه عمومی، حافظه خصوصی^۶: در ابتدای دهه ۱۹۸۰، گروهی از پژوهشگران مستقر در مرکز مطالعات فرهنگی معاصر در دانشگاه بیرمنگام، مدل نئومارکسیستی از «حافظه مردمی» را که برگرفته از دو مجموعه دیالکتیکی میان حافظه‌های مردمی و مسلط و میان حافظه‌های خصوصی و عمومی بود توسعه دادند. (گروه حافظه مردمی، ۱۹۸۲) پژوهش مکملی جهت مشخص نمودن عرصه منازعه میان

1. Prosthetic Memory

2. Landsberg

۳. وقایع تروماتیک یا رویدادهای آسیب‌زا به حوادثی چون خشونت‌های خانوادگی، سوانح رانندگی، آتش‌سوزی، جنگ و فجایع طبیعی‌ای چون زلزله و سیل اطلاق می‌گردد که تجربه مستقیم یا غیرمستقیم آنها می‌تواند منجر به اختلالات عصبی‌ای چون استرس و اضطراب شدید شود.

4. Postmemory

5. Hirsch

6. Popular Memory, Private & Public Memories

چارچوب‌های اجتماعی فرودست و مسلط، استفاده از اصطلاح «حافظه عمومی» را ترجیح می‌دهد. (بومز و رایست^۱، ۱۹۸۲) بودنار^۲، محققی که مطالعه‌اش از یادبودهای آمریکایی (به‌طور خاص یادبودهای جنگ ویتنام)، متمرکز بر «نقطه برخورد تجلیات فرهنگی رسمی و محلی است» نیز این مفهوم را به‌طور مؤثر به‌کار گرفته است. فرهنگ رسمی نشئت گرفته از دغدغه‌های رهبران فرهنگی یا مقامات دارای قدرت و نفوذ در تمامی سطوح جامعه است؛ دغدغه‌هایی که در وحدت اجتماعی، تداوم نهادهای موجود و وفاداری به وضعیت کنونی مشترک‌اند. فرهنگ رسمی که متکی بر «فرمالیسم جزم‌اندیشانه» و بازگویی واقعیت در شرایط ایده‌آل (به‌جای شرایط پیچیده یا مبهم) است، گذشته را در زمینه‌ای انتزاعی از جاودانگی و تقدس ارائه می‌کند. از طرف دیگر، فرهنگ محلی، طیفی از دغدغه‌هایی خاص است که بر بخش‌هایی از یک کل بنا شده است. این دغدغه‌ها متنوع و متغیرند و در طی زمان، از طریق ایجاد واحدهای اجتماعی جدیدی چون سربازان و دوستان‌شان که تجربه جنگ را به اشتراک می‌گذارند یا مهاجرانی که در مکانی مشخص مستقر می‌گردند، صورت‌بندی مجدد می‌شوند. مدافعان چنین فرهنگی متعددند و قصدشان حفاظت از ارزش‌ها و بازگویی واقعیت برگرفته از تجربه دست اول در اجتماعاتی کوچک مقیاس (به‌جای اجتماعات تصویری از یک ملت بزرگ) است. به‌زعم بودنار، حافظه عمومی از برخورد و مواجهه این دو فرهنگ به‌وجود می‌آید و کارکردش در میانجی‌گری برای این تجلیات فرهنگی متعارض است. این حافظه شکل یک نظام ایدئولوژیکی با زبان، عقاید، نمادها و داستان‌های خاص را می‌گیرد که مردم از آن به‌عنوان ابزاری شناختی برای ترجیح برخی تفاسیر در برابر دیگران بهره می‌گیرند. از نظر بودنار، زبان نمادین میهن‌پرستی، محور حافظه عمومی در آمریکا است، چراکه از ظرفیت لازم برای وساطت میان دو فرهنگ رسمی و محلی برخوردار است. (بودنار، ۱۹۹۲: ۱۷-۱۳)

حافظه جهان‌وطنی^۳: لوی و اسنایدرا^۴، معتقدند که در عصر جهانی‌شدن، به‌موازات خاطرات موجود در سطح ملی، شکل جدید و متمایزی از حافظه پدیدار می‌شود که آن را حافظه جهان‌وطنی می‌نامند. جهان‌وطن‌گرایی از نظر آنها اشاره به فرآیندی از جهانی‌شدن داخلی دارد که از طریق آن دغدغه‌های جهانی به جزئی از تجارب محلی تعداد رو به

1. Bommès & Wright
2. Bodnar
3. Cosmopolitan Memory
4. Levy & Sznajder

افزایشی از مردم تبدیل می‌شوند. لوی و اسنایدر در تحقیق خود نشان می‌دهند که چگونه بازنمایی‌های رسانه‌ای جهانی، خاطرات جهان‌وطنی جدیدی را خلق کرده و باعث پیدایش دیدگاه‌های معرفت‌شناختی جدید و ظهور وابستگی‌های اخلاقی - سیاسی نوین می‌شوند. (لوی و اسنایدر، ۲۰۰۶)

ترومای فرهنگی^۱: «تروما یا آسیب فرهنگی زمانی اتفاق می‌افتد که اعضای یک گروه یا اجتماع احساس کنند که در معرض حادثه‌ای دهشتناک قرار گرفته‌اند؛ حادثه‌ای که اثرات ماندگاری بر سطح آگاهی گروهی بر جای می‌گذارد، خاطرات آنها را برای همیشه نشان‌دار می‌سازد و هویت آینده‌شان را به طرقتی اساسی و غیرقابل برگشت تغییر می‌دهد». (الکساندر و دیگران، ۲۰۰۴: ۱) از نظر الکساندر^۲، ترومای فرهنگی ریشه در وقایعی دارد که افراد جامعه لزوماً آن را مستقیماً تجربه نمی‌کنند. این تجربه عموماً با واسطه، برای مثال از طریق رسانه‌های جمعی صورت می‌گیرد که دربرگیرنده فاصله زمانی و همین‌طور مکانی میان رویداد و تجربه آن است. تجربه جمعی با واسطه همیشه مستلزم ساخت و ساز انتخابی و نظام بازنمایی است، چراکه آنچه که دیده می‌شود نتیجه اقدامات و تصمیمات حرفه‌ای‌ها درباره آنچه که مهم است و نحوه ارائه آن می‌باشد. بنابراین، ترومای فرهنگی همواره در گرو «کشمکش معانی» است. به عبارتی، درگیر شدن با یک رویداد که شامل شناخت «ماهیت درد، ماهیت قربانی و انتساب مسئولیت» است. (الکساندر، ۲۰۰۳) الکساندر این را «روند تروما» می‌نامد، یعنی زمانی که تجربه جمعی از اختلالی گسترده و بحران‌های اجتماعی بدل به بحرانی از معنا و هویت می‌شود. در روند تروما، «گروه‌های حامل» در بیان ادعاها و نمایندگی خواسته‌های افراد آسیب‌دیده نقش محوری ایفا می‌کنند. (ایرمن^۳، ۲۰۰۱: ۳)

حافظه باز یافته^۴: استرکن^۵ حافظه باز یافته را به صورت یک پدیده در فرهنگ آمریکایی، ظهور یافته در اواخر قرن بیستم بررسی می‌کند. مسئله خاطرات باز یافته که راه خود را به کتاب‌ها و مقالات متعدد در حوزه‌های مختلف (از روان‌شناسی و فلسفه تا کتاب‌های عامه‌پسند و ژورنالیسم) باز کرده، ارائه روایت‌هایی از ترومای خانوادگی، سوءاستفاده جنسی، انکار و قربانی شدن است. این پدیده مرتبط با «جنبش بهبودی» است که از اوایل

1. Cultural Trauma
2. Alexander
3. Eyerman
4. Recovered Memory
5. Sturken

دهه هشتاد با عناصری چون کمک به خود، برنامه‌های دوازده قدم و روان‌درمانی در قالب یک صنعت پر رونق در فرهنگ آمریکایی شکل گرفته است. بسیاری از دنبال‌کنندگان این جنبش، کودکی خود را در قالب قربانی‌ای از رفتارهای نامناسب پدر و مادر خود باز یافته‌اند. استرکن، در حالی تلاش می‌کند که تحلیلی فرهنگی از حافظه باز یافته ارائه نماید که عمده بحث‌های مرتبط با آن، حول درستی یا نادرستی خاطرات متوقف مانده‌اند. (استرکن، ۱۹۹۸)

حافظه کنشی^۱: کانرتون^۲ در کتاب «نحوه یادآوری جوامع» این بحث را مطرح می‌سازد که بیشتر مطالعات حافظه جمعی متمرکز بر انتقال نوشتاری و کلامی از خاطرات‌اند، در حالی که او بر اعمال جسمانی تأکید دارد. او این ایده غالب حاضر را که متون ادبی می‌توانند به‌عنوان یک استعاره کلی برای اعمال اجتماعی در نظر گرفته شوند، به پرسش می‌کشد و برخلاف جریان فکری مرسوم، معتقد است که تصاویر گذشته و معارف یادآوری‌شده از گذشته از طریق کنش‌های آیینی حفظ و منتقل می‌شوند. به‌زعم کانرتون، حافظه کنشی مبتنی بر بدن و اعمال جسمانی است و حافظه اجتماعی جسمانی جنبه اساسی و مورد غفلت از حافظه جمعی است. (کانرتون، ۱۹۸۹)

حافظه تصویری: به‌عقیده زلایزر یکی از ظرفیت‌های فرهنگ‌های مدرن نشان دادن، تکرار و ذخیره خاطرات تصویری برای شمار زیادی از مردم است که از طریق موزه‌ها، گالری‌های هنری، آرشیوهای تلویزیونی و دیگر بانک‌های داده‌های تصویری تسهیل شده و توانایی ما را در استفاده از گذشته جهت اهداف کنونی افزایش می‌دهد. در همین زمینه، او توجهش را به عکس معطوف می‌کند. عکس‌ها به‌عنوان یکی از ابزارهای سازنده الگوهای تصویری به شیوه‌ای قابل فهم و در دسترس به حافظه جمعی شکل می‌دهند. آنها به رویدادها وجود خارجی می‌بخشند و برای حوادث شواهد واقعی را ترسیم می‌سازند؛ بدین‌نحو به‌طور مؤثر به یادآوری و فراخوانی چیزها و اتفاقات گذشته کمک می‌کنند، طوری که اغلب تبدیل به نشانگرهای اولیه حافظه می‌شوند. زلایزر در پژوهش خود به‌طور خاص نشان می‌دهد که عکس‌ها و اعمال آیینی متعدد مرتبط با آنها (نمایش عکس، صحبت درباره عکس و بازدید از نمایشگاه عکس) به افراد کمک می‌کنند تا از تجربه بسیار شخصی تروما به فضای جمعی پس از تروما، به دلیل ایجاد زمینه برقراری ارتباط

1. Somatic Memory
2. Connerton

با دیگران گام بردارند. (زلایزر، ۲۰۰۲)

در آخر باید گفت که تمامی این مفاهیم برای دست‌یابی به تصور از موضوع حافظه جمعی مهم‌اند، هر چند انتخاب و استفاده از هر کدام می‌باید در مواجهه‌شان با داده‌های تجربی مورد قضاوت قرار گیرد. یکی دیگر از مشکلات حل نشده مرتبط، که به «پراکندگی اصطلاحات»^۱ در این حوزه مطالعاتی دامن می‌زند، عدم توافق در کاربرد اصطلاح حافظه جمعی است. برخی از محققان برای اجتناب از جمع‌گرایی روش‌شناختی یا به عبارتی جبرگرایی اجتماعی موجود در نظریه هالبواکس (که به نظرشان نتیجه دنباله‌روی هالبواکس از دور کیم است) استفاده از اصطلاح «حافظه اجتماعی»^۲ را ترجیح می‌دهند. (کانرتون، ۱۹۸۹ و فنترس و ویکهام^۳، ۱۹۹۲) آنها تأکید بیش از حد هالبواکس بر ماهیت جمعی آگاهی را عامل غفلت وی از حافظه فردی و متعاقباً ناکامی در توضیح نحوه شکل‌گیری حافظه جمعی از طریق تجمیع حافظه‌های فردی می‌دانند. دسته‌ای دیگر از محققان مفهوم حافظه جمعی را ایستا و لذا، ناتوان از بررسی فرآیندهای پویای بازنمایی برای درک دینامیسم خاطرات مشترک می‌انگارند. آنها بدین علت استفاده از مفهوم «یادآوری جمعی»^۴ را مناسب‌تر تلقی می‌کنند. (ورچ^۵، ۲۰۰۲) در عین حال باید به مفاهیم خلق‌شده توسط محققانی خارج از حوزه علوم اجتماعی نیز اشاره نمود که عمدتاً در رشته‌های تاریخ، هنر و علوم سیاسی مفاهیمی متفاوت از حافظه جمعی اما با کارکرد مشابه را مورد استفاده قرار می‌دهند. مفهوم مکان‌های خاطره (نورا، ۱۹۹۶) و نیز حافظه ارتباطی (آشمان، ۱۹۹۲) از این جمله‌اند.

۵۵

نظریه‌ها

نظریه‌ها به‌عنوان اجزای اصلی یک پارادایم، «مجموعه‌ای از ایده‌های به هم مرتبط‌اند که نظام‌مند کردن شناخت جهان اجتماعی، تبیین آن جهان و پیش‌بینی درباره آینده جهان اجتماعی را میسر می‌سازند. (ریتزر، ۱۳۸۹: ۴۱) به این معنا، چنانچه حوزه مطالعاتی حافظه جمعی مورد بررسی قرار گیرد، دشوار بتوان نظریات جامعه‌شناختی مجزا و مستقل و قابل آزمونی را در آن مشخص کرد. یکی از علت‌های آن را باید عمر کوتاه این حوزه

1. Terminological Profusion
2. Social Memory
3. Fentress & Wickham
4. Collective Remembering
5. Wertsch

مطالعاتی دانست؛ نظریات جامعه‌شناختی بیش از هر چیز نیاز به زمان دارند، چراکه افزون بر ضرورت انباشتگی علم برای پیدایش نظریه، یک نظریه جامعه‌شناختی موفق باید بتواند از آزمون زمانه نیز سربلند بیرون آید. با وجود این چالش‌ها، میزتال (۲۰۰۳) قادر است چهار تئوری مختلف را در این حوزه مطالعاتی مشخص کند. هرچند، به غیر از نظریه هالبواکس که با وجود پشتوانه تئوریک دورکیمی تا اندازه‌ای ویژگی‌های یک نظریه جامعه‌شناختی منسجم را دارد، دیگر تئوری‌های ترسیم‌شده، همچنان در سطح یک رویکرد نظری‌اند و تا تبدیل شدن به یک نظریه جامعه‌شناختی کامل مسیری طولانی را خواهند داشت. در ادامه با کمک دسته‌بندی نظری میزتال و شرح و بسط آن، تلاش می‌شود به لحاظ تئوریک میدان پژوهشی حافظه جمعی روشن‌تر گردد.

طبقه‌بندی میزتال (۲۰۰۳) از نظریات حافظه جمعی به رویکردهای «کلاسیک»، «حال‌گرا»، «حافظه مردمی» و «دینامیسم‌های حافظه» بیشتر بحث‌هایی را که به ادبیات این حوزه راه یافته‌اند، در خود دارد. رویکرد کلاسیک با اتکای به آراء دورکیم (به‌ویژه مبحث بازنمایی اجتماعی) و هالبواکس به زمینه‌های اجتماعی حافظه می‌پردازد. در این رویکرد، حافظه همچون دیگر واقعیات اجتماعی بیرون از ذهن فرد قرار می‌گیرد، به‌طور اجتماعی ساخته می‌شود و در چارچوب ساخت‌های مختلف جامعه معنا پیدا می‌کند. رویکرد دیگر که از آن با عنوان حال‌گرا یاد می‌شود، دارای این مفروض اصلی است که تصاویری از گذشته به‌نحو استراتژیک در تناسب با نیازهای زمان حال ابداع می‌شوند. این رویکرد به کارهای انجام‌گرفته در زمینه ابداع مراسم عمومی به‌عنوان شیوه‌هایی از کنترل اجتماعی می‌پردازد. رویکرد سوم، دیدگاه حافظه مردمی است که با تأکید بر رویکردی از پایین به بالا، لایه دیگری را به ساخت حافظه جمعی اضافه می‌کند و در نتیجه در برابر سازه‌های مسلط گذشته به ضد خاطرات عاملیت می‌دهد. آخرین رویکرد، دینامیسم‌های حافظه است که بر مبنای این فرض استوار است که حافظه جمعی یک مذاکره است. به‌عبارت دیگر، حافظه جمعی، سازه‌ای است که در طول زمان و در روندی از مذاکرات، به‌طور فعال بازسازی می‌شود. براساس این رویکرد باید بیش از آن مقدار توجهی که معطوف به فعالیت‌های یادبودی است، بر «روایت‌سازی» یا داستان‌سرایی و مذاکره میان آنچه که از گذشته معلوم است و نیز برنامه‌های اجتماعی سیاسی معاصر تأکید کرد. (میزتال، ۲۰۰۳: ۷۴-۵۰)

در جدول زیر تلاش شده تا خلاصه‌ای از این رویکردها ارائه گردد:

جدول ۲: رویکردهای نظری در مطالعات حافظه جمعی

رویکرد تئوریک	کلاسیک: زمینه اجتماعی حافظه	حال‌گرای حافظه: ابداع سنت‌ها	حافظه مردمی: رویارویی با ایدئولوژی غالب	دینامیسم‌های حافظه: حافظه به‌صورت فرآیند مذاکره
پژوهشگران اصلی	- امیل دورکیم - موریس هالبواکس	- اریک هابسبام و ترنس رنجر - آنتونی د. اسمیت - بندیکت اندرسون	- میشل فوکو - گروه حافظه مردمی در مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام	- مایکل شادسون - بری شوارتز - جفری ک. اولیک و دنیل لوی
آثار مهم	- صور بنیانی حیات دینی (دورکیم، ۱۹۱۲) - چارچوب‌های اجتماعی حافظه (هالبواکس، ۱۹۲۵) - توپوگرافی افسانه‌ای انجیل‌ها از سرزمین مقدس (هالبواکس، ۱۹۴۱) - حافظه جمعی (هالبواکس، ۱۹۵۰)	- ابداع سنت (هابسبام و رنجر، ۱۹۸۳) - اسطوره‌ها و خاطرات ملت (اسمیت، ۱۹۹۹) - اجتماعات تصویری: ظهور دولت مدرن (اندرسون، ۱۹۸۳)	- زبان، ضد خاطره، عمل (فوکو، ۱۹۷۷) - ساختن تاریخ‌ها (جانسون و دیگران، ۱۹۸۲) - فاشیسم در حافظه مردمی (پسرینی، ۱۹۸۷) - خاطرات آنزاک: زندگی با افسانه (تامسون، ۱۹۹۴)	- واترگیت در حافظه آمریکایی (شادسون، ۱۹۹۲) - آبراهام لینکلن و ساختن حافظه ملی (شوارتز، ۲۰۰۰) - حافظه جمعی و محدودیت فرهنگی: افسانه هولوکاست و عقلانیت در سیاست آلمانی (اولیک و لوی، ۱۹۹۷)
رویکرد مبنایی	حافظه ساخت و چارچوب اجتماعی دارد، چرا که گروه‌های اجتماعی تعیین‌کننده آنچه که به یاد ماندنی است و نحوه یادآوری آن هستند؛ حافظه جمعی در یک گروه اجتماعی، به‌عنوان تصویری مشترک از گذشته و بازتابی از هویت اجتماعی امروز آن، عاملی تعیین‌کننده برای تداوم و همبستگی گروه است.	بررسی نحوه دستکاری تصورات عمومی از تاریخ که توسط ساختارهای مسلط جامعه و از طریق مراسم بزرگداشت و یادبودهای عمومی، نظام‌های آموزشی، رسانه‌های جمعی و تاریخ‌نگاری‌های رسمی صورت می‌گیرد؛ با تأکید بر مکانیسم آیین‌ها و مناسک دولتی به‌عنوان ابزارهای تولید حافظه رسمی.	تحلیل ارتباط میان نظم هژمونیک و خاطرات گروه‌های محلی و دسته‌بندی این یادآوری‌ها، به‌خصوص تحت عنوان «خاطره مردمی»، «ضد خاطره»، «حافظه تقابلی»، یا «حافظه غیررسمی»؛ حافظه از پایین به بالا یا شیوه‌هایی از یادآوری و فراموشی که به‌طور محلی و خاص شکل می‌گیرند.	بررسی حافظه جمعی به‌عنوان فرآیند مستمری از مذاکره میان سطوح مختلف اجتماعی که از طریق رابطه دیالکتیکی میان گذشته و حال تعیین می‌شود و در نتیجه به‌طور مداوم در فرآیندی از تغییر قرار می‌گیرد؛ با تأکید بر «حافظه غیریادبودی» که متشکل از گزارش‌هایی روایی از گذشته است.
کارکرد یادآوری	کارکرد یادآوری نه در تغییر شکل گذشته، بلکه در جهت ارتقاء و ترویج تعهد به گروه به‌واسطه نمادین‌سازی ارزش‌ها و آرمان‌های گروه است؛ ضرورت وجود حافظه جمعی برای وحدت جامعه، بازسازی همبستگی اجتماعی و تداوم آن.	مدیریت رسمی حافظه جمعی، در جهت مشروعیت بخشیدن به قدرت و به‌عنوان شیوه‌هایی از کنترل اجتماعی، همواره حول دو قطب سانسور و تجلیل یا یادآوری و فراموشی اجتماعی، سازمان‌دهی شده، به‌شکل اجتماعی در گردش است.	کارکرد حافظه مردمی: فراهم‌سازی فضای لازم برای راه‌حل‌های دیگری از تضاد و مناقشه حول حافظه (غیر از کنترل صرف از بالا)؛ کارکرد ضد خاطره: فاصله زیاد با خاطره رسمی، به چالش کشیدن هژمونی تصویر برساخته‌نخبگان سیاسی از گذشته، تبدیل خاطره به میدانی برای رقابت نیروهای سیاسی.	ساخت هویت روایی (ساخت هویت به‌مثابه امری پویا و متغیر، در طول زمان و از طریق روایت داستان‌های مختلف درباره گذشته) در هر دو سطح فردی و تاریخی (برای مثال هویت ملی)؛ لذا نقش حافظه جمعی تنها تثبیت انسجام گروه نیست، بلکه می‌تواند موجب گسستگی شود.

رویکرد تنوریک	کلاسیک: زمینه اجتماعی حافظه	حال‌گرای حافظه: ابداع سنت‌ها	حافظه مردمی: روبارویی با ایدئولوژی غالب	دینامیسم‌های حافظه: حافظه به‌صورت فرآیند مذاکره
گزاره‌های اصلی	<p>- هر گروه حافظه‌ای از گذشته خود را که برجسته‌کننده هویت منحصر به فرد آن است می‌سازد.</p> <p>- حافظه یک گروه تنها تا زمانی دوام می‌آورد که گروه بقا داشته باشد و اهمیت و لذا استمرار یک حافظه جمعی بستگی به قدرت اجتماعی دارد که گروه از آن برخوردار است.</p> <p>- در یادآوری، ما تصاویر گذشته را نه به‌گونه‌ای که در ابتدا تصور می‌شدند، بلکه به‌نحوی که متناسب با برداشت‌های کنونی‌مان باشنند، بازیابی می‌کنیم، که این برداشت‌ها به نوبه خود توسط نیروهای اجتماعی که بر ما اعمال می‌شوند شکل می‌گیرند.</p>	<p>- ابداع سنت‌های جدید و نهادینه شدن «یادآوری» در آیین‌های ملی با هدف خلق واقعیت‌های سیاسی جدید، توصیف ملت‌ها و حفظ و تداوم اجتماعات ملی انجام می‌گیرد</p> <p>- سنت‌های ابداعی به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال قدرت، جهت برقراری یا مشروعیت‌بخشی به نهادها، نمادین ساختن اجتماعات و اجتماعی کردن افراد در نظم موجود به‌کار می‌روند.</p> <p>- این ماهیت رژیم سیاسی است که تعیین می‌کند برای ساخت «گذشته‌ای قابل استفاده» بر چه روش‌هایی اتکا شود.</p>	<p>- بر اساس نظر فوکو، حافظه مردمی، شکلی از دانش جمعی مردمی است که از خلق روایت‌های تاریخی خود منع شده‌اند و در عین حال شیوه‌هایی را برای ثبت گذشته، یادآوری و حفاظت از آن به‌مثابه امری زنده و استفاده از آن در اختیار دارند.</p> <p>- براساس نظریه گروه حافظه مردمی بیرمنگام، حافظه مردمی عرصه تنازعی است میان صداهای مختلف که به‌دنبال ساختن نسخه‌شان از گذشته هستند، در حالی که ارتباط آنها با نهاد‌های مسلط، گسترش، نفوذ و تفوق آنها را بر فضای عمومی تضمین می‌کند.</p>	<p>- این رویکرد در پی تعدیل رویکردهای پیشین و به‌دست دادن تحلیلی جامع است؛ در این رویکرد حافظه جمعی هر دو وجه تغییر و تداوم را دارد.</p> <p>- حافظه جمعی در فضایی میان ایدئولوژی تحمیلی و امکان یک راه جایگزین برای فهم تجربه، قرار دارد.</p> <p>- گذشته در زمان حال تداوم پیدا می‌کند و به آن شکل می‌دهد؛ در سطح فردی، در خلال زندگی افراد منتقل می‌شود؛ در سطح اجتماعی، از طریق نهاد‌های اجتماعی انتقال می‌یابد؛ و در سطح فرهنگی، از طریق زبان و نظام‌های نمادین منتقل می‌شود.</p>
انتقادات وارد شده	<p>- غیرانضمامی بودن، فقدان وضوح و عدم ارائه تعریف روشن از مفهوم حافظه جمعی</p> <p>- عدم توضیح نحوه عملکرد دینامیسم‌های حافظه جمعی</p> <p>- در ترمینیسیم اجتماعی: عدم تشریح دیالکتیک میان حافظه شخصی و ساخت اجتماعی</p> <p>- کاهش قدرت تبیین‌کنندگی به دلیل فرض تقدم هویت جمعی بر حافظه جمعی</p>	<p>- نادیده گرفتن امکان طرد سنت‌های ابداعی و وجود سنت‌های غیرحاکم در جوامع دموکراتیک</p> <p>- فقدان پرسش در زمینه چرایی محبوبیت برخی سنت‌ها در مقابل عدم پشتوانه اجتماعی دیگران</p> <p>- گرایش به تقلیل مفهوم حافظه جمعی به سازه‌های ایدئولوژیک</p> <p>- عدم ایفای نقش ابعاد اجتماعی و فرهنگی مفهوم حافظه جمعی و زندانی شدن آن در تقلیل‌گرایی و کارکردگرایی سیاسی</p>	<p>- مفهوم‌سازی گذشته به‌عنوان وجهی از سازوکار سیاسی</p> <p>- ناتوانی از تشریح علت گنج‌انیده شدن برخی نمادها، حوادث و قهرمانان (و نه دیگران) در حافظه مردمی</p> <p>- ناتوانی در توضیح مواردی که در آنها حافظه مردمی نه احساسات متعارض و کنترل‌شده، بلکه بیشتر نمادهای مشترک را فرا می‌خواند.</p>	<p>- رویکرد دینامیسم‌های حافظه هنوز تئوری تثبیت‌شده و منسجمی نیست.</p> <p>- این رویکرد همچون رویکردهای پیشین، دقت کافی به خود تفسیرکننده ندارد و به سطحی که در آن یادآوری و فراموشی اتفاق می‌افتد (فردی و اجتماعی) و همین‌طور به زمینه و بافت حافظه که سازنده آن چیزی است که ما به‌عنوان خاطرات تجربه می‌کنیم، توجه لازم را نشان نمی‌دهد.</p>

مجموعاً می‌توان گفت که در قیاس با سایر حوزه‌های علم جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی حافظه جمعی به‌لحاظ نظری توسعه نیافته است. کنونی، یکی از علل این توسعه‌نیافتگی را تمایل جامعه‌شناسان حافظه به وارد کردن مفاهیم و نظریات از دیگر حوزه‌های

جامعه‌شناسی و در عین حال کم رونق بودن مسیر دیگر این جریان می‌داند. (کانوی، ۲۰۱۰: ۴۴۵) همین طور، مطابق دیدگاه پذیرفته‌شده شوارتز، نظریات چندفرهنگی، پست مدرنیسم و هژمونی، سه رویکرد فکری پرنفوذ در سرتاسر حوزه مطالعاتی حافظه جمعی محسوب می‌شوند (شوارتز، ۱۹۹۶: ۲۷۸) و لذا جای شگفتی نیست که ادبیات مطالعات حافظه جمعی، به‌ویژه پس از هالبواکس و از اواخر قرن بیستم، به‌طور روزافزونی از بدنه اصلی جامعه‌شناسی که ریشه در سنت فکری تجربه‌گرایی دارد فاصله گرفته و به سنت‌های تفسیری و هرمنوتیکی که در متن مطالعات فرهنگی جای دارند نزدیک‌تر گردد.

روش‌ها

روش‌ها، آخرین مؤلفه شکل‌دهنده پارادایم‌ها در نظریه ریتزر است. از طرف دیگر، یکی از کارکردهای مهم و اصلی یک پارادایم، ایجاد روش‌ها و تکنیک‌های پژوهشی قابل قبول در یک رشته است. (کوربتا، ۲۰۰۳: ۱۲) این در حالی است که حوزه مطالعاتی حافظه جمعی، علی‌رغم توسعه کمی چشمگیر به‌لحاظ حجم انبوه کارهای صورت گرفته در سالیان اخیر، از نظر روش‌شناسی، دستاورد قابل توجهی نداشته است. (کانستینر^۲، ۲۰۰۲: ۱۷۹) غالب روش‌ها و تکنیک‌هایی که در این حوزه به کار گرفته می‌شوند، عاریتی‌اند و همان‌طور که در بخش نظریه مطرح شد، در اینجا نیز فقدان ابداع و ابتکار لازم برای بررسی مسئله‌مند حافظه در جامعه، محققان را ناچار از روی آوردن به روش‌ها و تکنیک‌های مرسوم در دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی کرده است. از نظر کانوی (۲۰۱۰)، در ادبیات مطالعات حافظه جمعی، سه دسته از رویکردهای روش‌شناختی قابل شناسایی‌اند: استفاده آماری از پیمایش‌های اجتماعی در مقیاس بزرگ؛ بررسی قوم‌نگارانه که مستلزم بهره‌گیری از مصاحبه‌های عمیق، تحلیل متن، تحلیل اسنادی و مشاهده مشارکتی (یا به تنهایی و یا به‌صورت ترکیبی) است؛ و مطالعاتی با بهره‌گیری از پژوهش تطبیقی - تاریخی. هر چند در برخی از تحقیقات، این رویکردهای متفاوت، با هم ترکیب می‌شوند، در عموم آنها یک رویکرد به‌طور مستقل به کار می‌رود. رویکرد روشی قوم‌نگارانه که مبتنی بر تحلیلی فرهنگی از بازنمایی‌های نمادین گذشته است، معمولاً به نقطه دسترسی اصلی برای به‌دست آوردن حافظه به‌نحوی بدل تجربی می‌شود. (شومان و کورنینگ، ۲۰۰۰) انتخاب بیشتر این روش توسط محققان، می‌تواند ناشی از کمتر بودن هزینه و مدت زمان صرف‌شده برای آن باشد. هر چند ترجیح در انتخاب

روش‌های مبتنی بر تحلیل فرهنگی غالباً مرهون تعهدات تئوریک، خصوصاً گرایش بیشتر به درک حافظه به صورت محصولی فرهنگی است. بدین ترتیب، حجم زیادی از ادبیات این حوزه مطالعاتی، صرف بررسی نمادها و نظام‌های معنایی در دسترس عموم به عنوان جزئی از فرهنگ جامعه می‌شود. در مرتبه بعدی به لحاظ فراوانی، تحقیقاتی با رویکرد پیمایشی قرار دارند که متمرکز بر خاطراتی از رویدادهای گذشته‌اند که به درجات مختلف توسط افرادی که جمعیت بزرگ‌تری را نمایندگی می‌کنند به اشتراک گذاشته می‌شوند. این پژوهش‌ها عمدتاً با هدف بررسی خاطرات جمعی از یک رویداد ملی در میان نسل‌های مختلف انجام می‌گیرند که در تحلیل به دلیل همگرایی با مسئله نسل‌های مانهایم و همین‌طور نزدیکی به نظریه هالبواکس (اینکه تنها افرادند که به یاد می‌آورند) ویژگی جامعه‌شناختی بارزتری دارند. کمترین نمونه‌ها متعلق به پژوهش‌هایی با رویکرد متدولوژیک تطبیقی - تاریخی‌اند. رویکردی که در آن محققان به مطالعه آنکه چگونه یک رویداد واحد در جوامع مختلف و در زمان‌های متفاوت به یاد آورده می‌شود، یا اینکه چگونه رویدادهای گوناگون در جوامع مشابه به خاطر می‌آیند، می‌پردازند. این رویکرد با تأکید فرآیندی بر مفهوم حافظه جمعی، ابزار لازم را برای تاریخی کردن ابعاد معناساز حافظه در اختیار محققان قرار می‌دهد.

۶۰

جدول ۳: رویکردهای روش‌شناختی در مطالعات حافظه جمعی: سطح و ویژگی تحلیل، مرکز توجه، نمونه‌ها و فراوانی

فراوانی	نمونه‌ها	مرکز توجه	ویژگی تحلیل	سطح	رویکرد روشی
متوسط	شومن و اسکات، ۱۹۸۹ لارسن و لیزاردو، ۲۰۰۷ شومن و دیگران، ۲۰۰۵	الگوها و نظم و قواعد در باورهای مردم در مورد رویدادها/ اشخاص به یاد سپرده شده	جامعه‌شناختی	خرد	پیمایش اجتماعی
زیاد	واگنر- پسیفیسکی و شوارتز، ۱۹۹۱ سایتو، ۲۰۰۶ جوردن، ۲۰۰۶	حافظه در میان عموم مردم	فرهنگی	خرد	قوم‌نگارانه
کم	اسپیلمن، ۱۹۹۷ بروبیکر و فیشمیت، ۲۰۰۲ آرمسترانگ و کرگ، ۲۰۰۶	حافظه در زمان و مکان	جامعه‌شناسی تاریخی	کلان	تطبیقی - تاریخی

(منبع براساس: کانوی، ۲۰۱۰: ۴۴۷)

در ادامه، بر مبنای جدول فوق، مهم‌ترین نمونه‌های پژوهشی از هر یک از استراتژی‌های روش‌شناختی به کار گرفته شده در مطالعات حافظه جمعی تشریح می‌گردند.

رویکرد روشی پیمایش اجتماعی

یکی از بهترین نمونه‌های استفاده از این رویکرد، مطالعه شومن و اسکات درباره تفاوت‌های نسلی در خاطرات جمعی براساس رویدادهای تاریخی گذشته است. آنها بر مبنای نظریه مانهایم نکته مهمی را مورد توجه قرار دادند: زمانی که در پی آن هستیم که کدام خاطرات بیشترین تأثیر را بر ما دارند، اینکه فرد دارای چه سنی است اهمیت چندانی ندارد، بلکه مهم زمانی است که فرد در دوران نوجوانی و اوایل جوانی قرار داشته است. براساس داده‌هایی از آمریکا و با کاربست مفهوم نسل مانهایم، محققان این مسئله را مورد بررسی قرار دادند که آیا نسل‌های مختلف، گذشته را به گونه‌ای متفاوت به یاد می‌آورند. از پاسخ‌دهندگان خواسته شد تا با نگاه به پنجاه سال گذشته، حوادث و تحولات بزرگ جهانی و ملی را که به یاد می‌آورند و چرایی یادآوری خود را نام ببرند. محققان شواهدی را برای تأثیرات نسلی یافتند. آنها دوران نوجوانی و اوایل جوانی را به‌عنوان مهم‌ترین دوره زندگی یک فرد از نظر شکل دادن به حافظه مشخص نمودند. (شومن و اسکات، ۱۹۸۹)

دومین مطالعه مهم که در برگزیده استفاده از داده‌های پیمایش اجتماعی در مقیاسی بزرگ است، اما در این مورد مربوط به شخصیتی تاریخی است و نه تغییرات و رخداد‌های تاریخی، تحلیل لارسن و لیزاردو^۱ از چگوآرا به‌عنوان یک نماد سیاسی و حافظه‌ای بین‌المللی است. آنها نیز براساس داده‌هایی از پاسخ‌دهندگان اسپانیایی، از کار مانهایم به‌عنوان نقطه شروع استفاده کردند، هر چند با این نظر که مواجهه نسل‌ها با طیف گسترده‌ای از بازنمایی‌های فرهنگی چهره‌های تاریخی اثر مهمی بر حافظه دارد، از آن فراتر رفتند. محققان، همین‌طور با تفکیک دسته‌جات نسلی، به تأثیر هویت سیاسی پی بردند؛ تعجب‌آور نیست که افرادی با گرایش به جناح چپ، چگوآرا را با احتمال بیشتری نسبت به دیگران به یاد داشته باشند. (لارسن و لیزاردو، ۲۰۰۷)

باورهای عمومی حول کلمب^۲ در زمان پانصدمین سالگرد ورود او به آمریکا، محور توجه شومان و همکاران در مطالعه‌شان است. آنها علاقه‌مند بودند که بدانند آیا نظر نخبگان

1. Larson & Lizardo
2. Columbus

در مورد این شخصیت مرتبط با باورهای عمومی در مورد اوست یا خیر؛ آنها پی بردند که تلاش‌های نخبگان برای بازسازی تصویر کلمب، نشانه اندکی از درک در میان مردم عادی دارد. جهت دریافت این باورهای عمومی، محققان پیمایشی در سطح ملی به اجرا درآوردند که در آن افراد پاسخگوی این پرسش بودند که «اگر خواهرزاده یا برادرزاده‌تان از شما سؤال کند که کلمب چه کرد، به اختصار چه توضیحی برای دستاوردهای او می‌دهید؟». جواب‌های پاسخ‌گویان بر روی طیفی از باورهای منفی تا مثبت توزیع شدند و محققان از توزیع‌ها جداول آماری ارائه دادند. (شومان و دیگران، ۲۰۰۵)

رویکرد روشی قوم‌نگارانه

در ادبیات حافظه جمعی، نمونه‌های متعددی از مطالعات قوم‌نگاری با کاربری ابزارهای استاندارد این روش (مصاحبه، مشاهده و تحلیل متن) وجود دارد. در واقع، یکی از متن‌های الگویی مطالعات حافظه، یعنی پژوهش واگنر - پسیفوسی و شوارتز^۱ درباره بنای یادبود جنگ ویتنام، دربرگیرنده استفاده از تحلیل قوم‌نگارانه است. پرسش بنیادین این مطالعه آن است که آیا بدون اجماع در مورد گذشته، برگزاری یادبود ممکن است یا خیر؟ در این تحقیق از مجادلات و مناقشات مربوط به بنای یادبود جنگ ویتنام به‌عنوان مطالعه‌ای موردی استفاده شده است. این پژوهش، به‌نحو تجربی و براساس مراجعه به متونی از روزنامه‌ها و سوابق کنگره و اسنادی در مورد رقابت، طراحی و ساخت بنای یادبود، روایت‌های نوشته‌شده توسط افرادی که از بنای یادبود بازدید می‌کردند، مشاهدات از بنای یادبود و نیز اشیائی که مردم در بنای یادبود می‌گذاشتند، انجام گرفته است. محققان، همچنین با بهره‌گیری از منطقی مقایسه‌ای، شباهت‌ها و تفاوت‌های میان این پروژه حافظه و پروژه‌های بحث‌برانگیز دیگر را مورد بررسی قرار داده‌اند. (واگنر - پسیفوسی و شوارتز، ۱۹۹۱)

مطالعه سایتو^۲ در مورد حافظه جمعی ژاپنی‌ها از هیروشیما، نمونه دیگری از پژوهش با روش قوم‌نگارانه است. در اینجا، منبع اصلی داده‌ها، اطلاعات متنی و آرشیوی است. محقق، خاطرات بازماندگان بمباران، اسناد دولتی موجود در آرشیوهای شهر و روزنامه‌های کثیرالانتشار سراسری را بررسی می‌کند. علاوه بر این، او به‌دقت منابع ثانویه موجود در

1. Wagner-Pacifici
2. Saito

مورد تکامل تاریخی جامعه ژاپنی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. بر این اساس، سایتو یک دوره‌بندی سه مرحله‌ای از تعامل ژاپنی‌ها با خاطره واقعه هیروشیما ارائه می‌کند، که با دوره اولیه متمرکز بر یادبود فراملی تا بعدتر به صورت تعامل ملی با آن و پس از آن هم، با شکل‌گیری هر دو عنصر ملی و فراملی مشخص می‌گردد. (سایتو، ۲۰۰۶)

اگر بیشتر تحقیقات به نمونه‌های موفق یادبود توجه دارند، کار جوردن^۱ (۲۰۰۶) بر روی یادآوری در مناظر شهری برلین، نمایانگر روند اصلاحی این رویکرد در جستجو برای یافتن خاطره است. جوردن با کار بر روی اطلاعات آرشیوی، مصاحبه‌ها و منابع ثانویه تلاش داشت تا نشان دهد که مطالعه و فهم موارد منفی از یادآوری‌های ناموفق، که در ادبیات این حوزه ذیل سرفصل‌های فراموشی، نسیان و خاطرزدایی بحث شده‌اند، نسبت به مطالعه یادبودهای موفق، که گزینه پیش‌فرض و شایع‌تر تحقیقات‌اند، اطلاعات بیشتری از سازوکارهای حافظه در اختیار می‌گذارند. تمرکز محقق بر اینکه نشان، مجسمه، بنای یادبود یا موزه در کجا وجود ندارد، نشان داد که یادبود موفق، به شدت به عوامل فرهنگی‌ای نظیر وجود یا عدم وجود کارآفرینان حافظه و تشدید فعالیت‌های آنان، همین‌طور مسائل بوروکراتیکی چون کاربری و مالکیت زمین وابسته است. (جوردن، ۲۰۰۶)

۶۳

رویکرد روشی تطبیقی - تاریخی

اسپیلمن در مطالعه جشن‌های یادبود صدسالگی و دویست‌سالگی در دو جامعه مهاجرپذیر آمریکا و استرالیا، با استفاده از این رویکرد، تفاوت و تنوع در موضوعات و مضامین یادبودی اتخاذشده در زمان‌های مختلف در این دو جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. این مطالعه نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی آمریکا زمان تأسیس خود را به‌عنوان یک کشور بسیار بیشتر از نخبگان استرالیایی به‌خاطر دارند. اسپیلمن این اختلاف قابل توجه را بر حسب ساخت و تولید فرهنگی مربوط به گذشته، با بحث در مورد اهمیت توجه به مخاطبانی که نخبگان به آنها گرایش داشته‌اند و همین‌طور تفاوت میان دو جامعه به‌لحاظ اهمیت تصویر و شهرت بین‌المللی و نیز از نظر تفاوت در کیفیات نشانه‌شناختی نمادپردازی تاریخی، توضیح و تشریح می‌کند. (اسپیلمن، ۱۹۹۷)

مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌ها در بزرگداشت انقلاب ۱۸۴۸ در کشورهای مجارستان، اسلواکی و رومانی، هدف اصلی بروبیکر و فیشمیت در تحقیق تطبیقی - تاریخی‌شان

1. Jordan

بود. آنها در بررسی خود به آنچه که طراحان حافظه در موقعیت‌های یادبودی گفت‌مان سیاسی می‌گفتند و همچنین به روزنامه‌ها و پوشش‌های خبری محبوب پرداختند. آنها همچنین با کمک دستیاران‌شان به‌عنوان مشاهده‌گر در مجالس یادبود شرکت کرده و توجه ویژه‌ای را به فضای احساسی تولیدشده در این مراسم مبذول داشتند. با بررسی معناهای مختلف انقلاب ۱۸۴۸ در ابعاد زمانی و مکانی، محققین دریافتند که این رویداد در مجارستان دارای طنین بیشتری است و اینکه فضای احساسی متفاوتی را برمی‌انگیزد و در زمان‌های مختلف به دعای سیاسی متنوعی دامن می‌زند. محققین این اختلاف را به‌عنوان پیامدی از اهمیت انقلاب ۱۸۴۸ برای هویت ملی تشریح کردند. آنها با ترسیم خط سیر مجالس یادبود در مجارستان بدین نتیجه رسیدند که یادبودهای این رویداد در زمینه‌های مختلف اشکال متفاوتی به خود گرفته‌اند. این یادبودها مسیری از حزن‌انگیزی تا جشن و شادی را طی کرده‌اند که عمدتاً در نتیجه رشد توجه به تصویر بین‌المللی مجارستان و اثبات و نمایش اعتبار آن به‌عنوان واحد سیاسی مدرن که شایستگی ورود به نهادهای فراملی‌ای چون اتحادیه اروپا را دارد، بوده است. (برویکر و فیشمیت^۱، ۲۰۰۲)

یکی دیگر از کارهای جدید صورت‌گرفته در زمینه مطالعات تطبیقی - تاریخی از پروژه‌های حافظه، کاری است که آرمسترانگ و کرگ^۲ بر روی شورش‌های استون‌وال^۳ در شهر نیویورک و رویدادهای مشابه در کلان‌شهرهای دیگر و همین‌طور نحوه یادآوری متفاوت آنها در اجتماعات مختلف انجام داده‌اند. در این پژوهش، محققان با استناد بر داده‌های آرشیوی در مورد جنبش‌ها و نیز ادبیات ثانویه، به بررسی تفاوت میان شهرهای آمریکایی به‌لحاظ نحوه یادبود حوادث مربوط به مقابله با یورش‌های پلیس پرداخته‌اند. محققان برای توضیح این تفاوت، اهمیت جداگانه‌ای را برای عامل‌هایی چون «ظرفیت حافظه‌ای» یا توانایی گروه‌های اجتماعی برای برگزاری مراسم یادبود، تشدید پروژه‌های حافظه‌ای و ارتباط با جنبش‌های سیاسی گسترده‌تر، شیوه‌های یادبود انتخابی و قابلیت یادبودی حوادث قائل شده‌اند. (آرمسترانگ و کرگ، ۲۰۰۶)

در مجموع، می‌توان گفت رویکرد روشی پیمایش اجتماعی بیشتر برای بررسی حافظه تجمعی، رویکرد روشی قوم‌نگارانه برای بررسی یادبودها و رویکرد روشی تطبیقی - تاریخی، عمدتاً برای بررسی پروژه‌های حافظه به کار می‌روند و از این جهت رویکرد روشی منسجمی را برای تحقیق بر روی حافظه جمعی نمی‌توان متصور شد.

1. Brubaker & Feischmidt
2. Armstrong & Crag
3. Stonewall

جمع‌بندی

هدفی که در این مقاله دنبال می‌شد، بررسی حوزه مطالعاتی حافظه جمعی از نظر امکان رسیدن به پارادایم‌های نظری مشخص در آن بود. با استفاده از نظریه پارادایم ریتزر و مؤلفه‌های شکل‌دهنده پارادایم در این نظریه، فرضیه ناپارادایمی بودن این حوزه مطالعاتی که توسط محققانی چون اولیک (۱۹۹۹) مطرح گشته، در معرض آزمون قرار داده شد. برای دستیابی به هدف مقاله، ادبیات حافظه جمعی در چهار مؤلفه مثال‌واره، تصور بنیادی از موضوع، نظریه‌ها و روش‌ها بررسی و مرور شد. در بررسی مؤلفه مثال‌واره دیده شد که آثار سه‌گانه هالبواکس همچنان یگانه شکل‌دهنده مدل‌های تحقیق در این حوزه‌اند که خود این آثار الگوهای کاملاً متفاوتی از حافظه جمعی را ارائه می‌نمایند. در مروری که از مؤلفه تصور بنیادی از موضوع در این حوزه صورت گرفت سعی شد مفهوم‌سازی‌های کاملاً پراکنده‌ای که از حافظه جمعی انجام گرفته، ذیل سه مقوله کلی عاملیت، زمینه و تشکیلات تا حد امکان جمع شوند. در مورد مؤلفه نظریه‌ها، اگرچه همچنان نظریه هالبواکس تنها نظریه نسبتاً منسجم در این حوزه به‌شمار می‌آید، تلاش شد سه رویکرد نظری دیگر در این حوزه و نقاط ضعف و قوت هر یک از آنها بررسی شوند. در نهایت هم، مؤلفه روش‌ها مرور شد، که مطابق بررسی انجام گرفته، این حوزه مطالعاتی از روش‌شناسی مشخص برای پژوهش بی‌بهره بوده و همچنان از روش‌های متداول در گرایش‌های دیگر جامعه‌شناسی یعنی پیمایش، قوم‌نگاری و تطبیقی - تاریخی استفاده می‌کند. مجموع این بررسی‌ها نمایان‌گر آن بودند که این حوزه مطالعاتی، با در نظر گرفتن نظریه ریتزر، نه تک پارادایمی و نه چند پارادایمی است، بلکه همان‌طور که عده‌ای از محققان تصریح داشته‌اند، ناپارادایمیک است. دلیل اصلی‌ای که این محققان برای ناپارادایمی بودن این حوزه طرح می‌کنند، میان رشته‌ای بودن آن است که این ویژگی مشخصاً قابل تغییر نبوده و متعاقباً دستیابی به پارادایم‌های مجزا در این حوزه را غیرممکن خواهد نمود. با این حال، نویسندگان مقاله حاضر معتقدند که بررسی صورت‌گرفته نشان می‌دهد که برای پارادایمیک شدن این حوزه موانع مشخصی وجود دارد که با تلاش‌های نظری و عملی برای رفع چنین موانعی می‌توان شکل‌گیری و نسج یافتن پارادایم را به‌عنوان یک نظام باورداشت بنیادین که به پژوهشگر در انتخاب روش، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جهت می‌بخشد، شاهد بود. در پایان، به‌طور خلاصه موانعی که بر سر راه پارادایمی شدن مطالعات حافظه جمعی وجود دارد و همچنین پیشنهاد‌های لازم برای مواجهه و مقابله با این موانع ارائه می‌گردد:

چالش‌ها

۱. ویژگی تناقض‌آمیز حافظه جمعی: در جوامع امروزی، فقدان حافظه زنده، ابتدا به فراموشی و در همان حال شیفتگی نسبت به حافظه همگی موجب مسئله‌مند شدن حافظه در جوامع مدرن شده‌اند.
۲. پویا بودن و فرآیندی بودن سازه حافظه جمعی: ساخت و بازسازی حافظه جمعی از طریق دیالکتیک یادآوری و فراموشی و براساس چارچوب‌های معنایی و تفسیری در طی زمان صورت می‌پذیرد.
۳. میان‌فاعلی بودن حافظه جمعی: حافظه جمعی در سطح میان‌فاعلی شکل می‌گیرد و عمل می‌کند. این سطحی است که میان فرد و جامعه قرار دارد. خصلت روایی حافظه جمعی و متعاقباً شکل‌گیری آن از طریق ساخت‌های شناختی شماتیک به همین علت است.
۴. انشقاق هستی‌شناختی در حافظه جمعی: مفهوم حافظه جمعی خصلتی دوگانه دارد، چراکه هم مقوله‌ای ذهنی است و هم مقوله‌ای عینی؛ هم تصور فردی از آن ممکن است و هم تصور جمعی. چنین نظام‌های هستی‌شناختی مجزایی، برای تحقیق و بررسی نیز نیازمند استراتژی‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مجزایی‌اند.
۵. شکل‌بندی فرهنگی حافظه جمعی: هر چند این مفهوم ابتدا در قالب گرایشی از جامعه‌شناسی معرفت شکل گرفت، رشد توجه به آن متناسب با پیشرفت مطالعات فرهنگی و متأثر از تحولات فرهنگی معاصر به‌وقوع پیوست. این مسئله هم پیچیدگی و تنوع در موضوع و مضمون آن را در پی داشته و هم جنبه‌ای عملی به این سازه بخشیده و باعث شده کمتر مورد نظریه‌پردازی واقع شود.
۶. پراکندگی ترمینولوژیک حافظه جمعی: حافظه جمعی با توسعه قدرت بیانی، دقت معنایی‌اش را از دست می‌دهد و این فرآیند متوقف نشده و مدام رو به پیشرفت است. این مفهوم، اکنون چنان دامنه گسترده معنایی‌ای پیدا کرده که به‌دست آوردن تصور مشترک از آن، امری دشوار شده است. از این‌رو بی‌قاعدگی مشهودی در بخش ترمینولوژی حوزه مطالعاتی حافظه جمعی به‌چشم می‌خورد.
۷. عدم توسعه یافتگی نظری: حافظه جمعی به‌ندرت مورد نظریه‌پردازی قرار گرفته و تقریباً پس از هالبواکس کار نظری قابل توجهی بر روی آن صورت نگرفته است. علت اصلی پراکندگی اصطلاحات نیز همین است.

۸. فقدان روش‌شناسی مشخص: ادبیات حافظه جمعی فاقد روش‌شناسی خاص خود است. در روش‌های به‌کار گرفته شده موجود، عمدتاً یکی از ابعاد یا وجوه حافظه جمعی مورد بررسی قرار می‌گیرند و هنوز روش‌شناسی‌ای که بتواند سه بعد اصلی آن را، یعنی پدیدآورندگان (کارآفرینان) حافظه جمعی، مصرف‌کنندگان حافظه جمعی و خود حافظه جمعی یعنی بازنمایی‌های گذشته را بررسی کند، به‌وجود نیامده است.

پیشنهادها

۱. شکل‌دهی به حوزه‌های نظری مشخص در داخل ادبیات حافظه جمعی و کار بر روی نظریه و روش در هر یک از این حوزه‌ها به‌طور مستقل. به‌عنوان مثال، کار بر روی ایجاد گرایش‌های مشخصی چون جامعه‌شناسی یادبود به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از حوزه مطالعاتی حافظه جمعی.

۲. برای رسیدن به یک دستگاه نظری منسجم در مطالعات حافظه جمعی، مفاهیم بیشترین نقش را دارند. مفاهیم را عموماً به‌عنوان فراهم‌آورنده امکان مناسب جهت ارتباط علی در بیان مشاهدات تعریف می‌کنند. مفاهیم، خصوصاً در جامعه‌شناسی، راهنمایان مناسبی در تحلیل اطلاعات و مطالعات تجربی‌اند و از این حیث آنها را می‌توان از عناصر شکل‌دهنده یک نظریه دانست که به‌مثابه بلوک‌هایی به ساخت معرفتی یک حوزه مطالعاتی سامان می‌دهند. در ادبیات حافظه جمعی مجموعه وسیع و در عین حال پراکنده‌ای از مفاهیم توسط محققان مختلف به‌وجود آمده، که می‌توان با استفاده از این مفاهیم و تجمیع آنها به تئوری‌های جدید دست یافت.

۳. می‌توان گفت که توسعه آتی این رشته در گرو پیشرفت‌هایی خواهد بود که ممکن است در دو جبهه حادث شوند: الف. انسجام داخلی؛ ب. مطلوبیت خارجی. انسجام داخلی از طریق نظریه‌پردازی و مطلوبیت خارجی به‌واسطه ارتباط و تعامل دوجانبه با دیگر رشته‌ها و گرایش‌های علوم اجتماعی به‌دست خواهند آمد.

۴. همان‌طور که در بخش پیشین نیز گفته شد، ایجاد یک پارادایم و انسجام نظری لازم برای یک حوزه مطالعاتی بیش از هر چیز نیازمند خلق و ابداع یک روش‌شناسی خلاقانه است. استفاده از روش‌های ترکیبی با توجه به چندبعدی و چندوجهی بودن پدیده حافظه جمعی، فرصتی است که کاربست مناسب آنها برای مدل‌های نظری چند سطحی می‌تواند افق‌های جدیدی از پیشرفت و تحول را در این حوزه مطالعاتی به‌وجود آورد.

منابع

۱. ریتزر، جرج. (۱۳۸۹). *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*. شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشر ثالث.
۲. کنل، ماریا ج. و جیکوب ج. کلیمو (۱۳۸۴). *معنا در حافظه جامعه و تاریخ: دیدگاه‌های مردم‌شناختی*. امید نیک‌فرجام. چاپ شده در: *فرهاد ساسانی. گفتمان جنگ در رسانه‌ها و زبان ادبیات*. تهران: انتشارات سوره مهر.
3. Alexander, J. C. (2003). Cultural Trauma and Collective Identity. In *The Meanings of Social Life: A Cultural Sociology*. Edited by J. C. Alexander. Oxford: Oxford Univ. Press.
4. Alexander, J. C.; R. Eyerman; B. Giesen; N. Smelser. & P. Sztompka. (2004). Toward a Theory of Cultural Trauma. In *Cultural Trauma and Collective Identity* (pp. 1-30). Berkeley; Los Angeles. London: University of California Press.
5. Anderson, B. (1983). *Imagined Communities: The Rise of the Modern State*. London: Verso.
6. Armstrong, E. A. & S. M. Crag (2006). Movements and Memory: The Making of the Stonewall Myth. *American Sociological Review*. 71(5).
7. Assmann, J. (1992). *Das kulturelle Gedächtnis*. Munich: CH Beck.
8. Berliner, H. (2005). The Abuses of Memory. *Anthropology Quarterly*. No 78.
9. Bodnar, J. (1992). *Remaking America*. Princeton: Princeton Univ. Press.
10. Bommies, M. & P. Wright. (1982). Charms of Residence: The Public and the Past. In *Making Histories: Studies in History-Writing & Politics*. Edited by R. Johnson; G. McLennan; B. Schwartz. & D. Sutton. London: Hutchinson Centre for Contemporary Studies.
11. Brubaker, R. & M. Feischmidt. (2002). 1848 in 1998: The Politics of Commemoration in Hungary, Romania, and Slovakia. *Comparative Study in Society and History*. 44(4).
12. Casey, E. S. (2000). *Remembering*. 2nd edn. Bloomington: Indiana Univ. Press.
13. Collini, S. (1999). *English Past*. Oxford: Oxford Univ. Press.
14. Confino, A. (1997). Collective Memory and Cultural History: Problems and Method. *American Historical Review*. December.
15. Connerton, P. (1989). *How Societies Remember*. Cambridge: Cambridge Univ. Press.
16. Conway, B. (2010). New Directions in the Sociology of Collective Memory and Commemoration. *Sociology Compass*. 4(7).
17. Corbetta, P. (2003). *Social Research*. Translated by Bernard Patrick. London: Sage.
18. Corney, F. C. (2003). Rethinking a Great Event. In *States of Memory*. Edited by J. K. Olick. Durham: Duke Univ. Press.
19. Durkheim, E. (1912/1965). *Elementary Forms of the Religious Life*. New York: Free Press.
20. Eyerman, R. (2001). *Cultural Trauma*. Cambridge: Cambridge Univ. Press.
21. Fabian, J. (1999). Remembering the Other. *Critical Inquiry*. No 26.
22. Fentress, J. & C. Wickham. (1992). *Social Memory*. Oxford, UK: Blackwell.
23. Fine, G. A. (1996). Reputational Entrepreneurs & the Memory of Incompetence. *American Journal of Sociology*. 101(5).
24. Fine, G. A. (2001). *Difficult Reputations*. Chicago: Univ. of Chicago Press.
25. Foucault, M. (1977). *Language, Counter-memory, Practice: Selected Essays and Interviews*. Ed. D. F. Bouchard & S. Simon. Ithaca, NY: Cornell Univ. Press.

26. Gedi, N. & Y. Elam. (1996). Collective Memory! What Is It?. *History and Memory*. No 8.
27. Gillis, J. (1994). Memory and Identity. In *Commemorations: The Politics of National Identity*. Edited by J. Gillis. Princeton. NJ: Princeton Univ. Press.
28. Halbwachs, M. (1925). *Les Cadres Sociaux de la Memoire*. Paris: F. Alcan.
29. Halbwachs, M. (1941). *La Topographie Legendaire Des Evangiles en Terre Sainte*. Paris: Presses Universitaires.
30. Halbwachs, M. (1950/1980). *The Collective Memory*. New York: Harper and Row.
31. Halbwachs, M. (1992). *On Collective Memory*. Chicago: University of Chicago Press.
32. Hirsch, M. (2008). The Generation of Postmemory. *Poetics Today*. 29(1).
33. Hobsbawm, E. & T. Ranger. (eds). (1983). *The Invention of Tradition*. New York: Cambridge Univ. Press.
34. Huyssen, A. (1995). *Twilight Memories*. London: Routledge.
35. Irwin-Zarecka, I. (1994). *Frames of Remembrance*. New Jersey: Transaction.
36. Jansen, R. S. (2007). Resurrection and Appropriation: Reputational Trajectories, Memory Work, and the Political Use of Historical Figures. *American Journal of Sociology*. 112(4).
37. Johnson, R; G. McLennan; B. Schwarz. & D. Sutton. (eds). (1982). *Making Histories: Studies in History Writing and Politics*. London: Hutchinson.
38. Jordan, J. (2006). *Structures of Memory*. Stanford: Stanford Univ. Press.
39. Kammen, M. (1995). Review of Frames of Remembrance. *Historical Theory*. No 34.
40. Kansteiner, W. (2002). Finding Meaning in Memory. *History and Theory*. 41(2).
41. Landsberg, A. (2004). *Prosthetic Memory*. Columbia: Columbia University Press.
42. Larson, J. & O. Lizardo (2007). Generations, Identities and the Collective Memory of Che Guevara. *Sociological Forum*. No 22.
43. Levy, D. & N. Sznajder (2006). *The Holocaust and Memory in the Global Age*. Philadelphia: Temple Univ. Press.
44. Lowenthal, D. (1998). *The Heritage Crusade & the Spoils of History*. Cambridge: Cambridge Univ. Press.
45. Mistzal, B. A. (2003). *Theories of Social Remembering*. London: Open University Press.
46. Nora, P. (1996). *Realms of Memory*. Vols 1–3. Trans. A. Goldhammer. New York: Columbia Univ. Press.
47. Olick, J. K. (1999a). Collective Memory: The Two Cultures. *Sociological Theory*. 17(3).
48. Olick, J. K. (1999b). Genre Memories and Memory Genres. *American Sociological Review*. No 64.
49. Olick, J. K. & D. Levy. (1997). Collective Memory and Cultural Constraint: Holocaust Myth and Rationality in German Politics. *American Sociological Review*. No 62.
50. Olick, J. K. & J. Robbins. (1998). Social Memory Studies: from Collective Memory to the Historical Sociology of Mnemonic Practices. *Annual Review of Sociology*. No 24.
51. Passerini, L. (1987). *Fascism in Popular Memory*. Cambridge: Cambridge Univ. Press.
52. Popular Memory Group. (1982). Popular Memory: Theory, Politics, Method. In *Making Histories: Studies in History-Writing and Politics*. Edited by R. Johnson; G. McLennan; B. Schwartz. & D. Sutton. London: Hutchinson Centre for Contemporary Studies.
53. Ritzer, G. (1975). Sociology: A Multiple Paradigm Science. *The American Sociologist*. 10(3).
54. Rosenzweig, R. & D. Thelen. (1998). *The Presence of the Past*. New York: Columbia Univ. Press.
55. Saito, H. (2006). Reiterated Commemoration. *Sociological Theory*. No 24.
56. Schudson, M. (1992). *Watergate in American Memory*. New York: Basic Books.
57. Schuman, H. & A. D. Corning. (2000). Collective Knowledge of Public Events: the Soviet Era from the Great Purge to Glasnost. *American Journal of Sociology*. 105(4).

58. Schuman, H. & C. Rieger, (1992). Historical Analogies, Generational Effects, and Attitudes toward War. *American Sociological Review*. No 57.
59. Schumann, H. & J. Scott. (1989). Generations and Collective Memories. *American Sociological Review*. No 54.
60. Schuman, H; B. Schwartz & H. D'Arcy. (2005). Elite Revisionists and Popular Beliefs: Christopher Columbus, Hero or Villain?. *Public Opinion Quarterly*. 69(1).
61. Schwartz, B. (1990). The Reconstruction of Abraham Lincoln. In *Collective Remembering*. Edited by D. Middleton & D. Edwards. London: Sage.
62. Schwartz, B. (1991). Social Change & Collective Memory. *American Sociological Review*. No 56.
63. Schwartz, B. (1996a). Introduction: the Expanding Past. *Qualitative Sociology*. 9(3).
64. Schwartz, B. (1996b). Memory as a Cultural System: Abraham Lincoln in World War Two. *American Sociological Review*. 61: s (Oct.).
65. Schwartz, B. (2000). *Abraham Lincoln & the Forge of National Memory*. Chicago: Chicago Univ. Press.
66. Shils, E. (1981). *Tradition*. Chicago: Univ. of Chicago Press.
67. Smith, A. D. (1999). *Myths and Memories of the Nation*. Oxford: Oxford Univ. Press.
68. Spillman, L. (1997). *Nation and Commemoration*. Cambridge: Cambridge Univ. Press.
69. Sturken, M. (1998). The Remembering of Forgetting: Recovered Memory and the Question of Experience. *Social Text* 57. 16(4).
70. Thomson, A. (1994). *Anzac Memories*. Melbourne: Oxford University Press.
71. Vinitzky-Seroussi, V. (1998). *After Pomp and Circumstance*. Chicago: Univ. of Chicago Press.
72. Wagner-Pacifici, R. & B. Schwartz. (1991). The Vietnam Veterans Memorial: Commemorating a Difficult Past. *American Journal of Sociology*. No 97.
73. Wertsch, J. V. (2002). *Voices of Collective Remembering*. New York: Cambridge Univ. Press.
74. Winter, J. (2000). The Generation of Memory: Reflections on the Memory Boom in Contemporary Historical Studies. *Bulletin of the German Historical Institute*. No 27.
75. Zelizer, B. (1995). Reading the Past Against the Grain: The Shape of Memory Studies. *Critical Studies in Mass Communication*. No 12.
76. Zelizer, B. (2002). Finding Aids to the Past. *Media, Culture & Society*. No 24.
77. Zerubavel, E. (1996). Social Memories. *Qualitative Sociology*. 19(3).